

رفتارشناسی آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران

دکتر محمد باقر خرمشاد

مقدمه

خود رسیده و تبدیل به یک دوستی همه جانبه و بی چون و چرا گردد. طی سالیان طولانی، ایران در کنار عربستان سعودی تبدیل به یکی از دوستون اصلی خیمه‌ی سیاست خارجی آمریکا در منطقه‌ی حساس و استراتژیک خلیج فارس گردید. در حالی که عربستان سعودی عهده‌دار نقشی سیاسی در استراتژی آمریکا در منطقه بود، ایران مجری و عامل بخش نظامی این استراتژی به حساب می‌آمد. آمریکاییها ایران را به «ژاندارم خلیج فارس» تبدیل نمودند تا چند هدف عمده را در این منطقه حساس از جهان تحقق بخشند: تأمین ثبات و امنیت منطقه برای حفظ منافع بلوک غرب، تضمین صدور نفت به کشورهای غربی، ایجاد سدی مستحکم و مطمئن در مقابل

به هنگام وقوع انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۵۶-۵۷/۱۹۷۸-۷۹)، جیمی کارتر^(۱) از حزب دموکرات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا را به عهده داشت. سیاست او در قبال ایران تقریباً ادامه‌ی سیاستهای رؤسای جمهوری پیشین آمریکا بود. علی‌رغم برخی شعارهای انتخاباتی، دولت او نیز به همان اصولی از سیاست خارجی آمریکا در رابطه‌ی با ایران پایبند بود که دولتهای قبلی بدان عمل کرده بودند.^(۲) از جنگ جهانی دوم به بعد، روابط دولت ایران و آمریکا روند رو به بهبود شتاب آلودی را پشت سر گذاشت تا اینکه بتواند در دوران ریاست جمهوری نیکسون^(۳) و فورد^(۴) به اوج

اهداف و سیاستهای توسعه طلبانه‌ی شوروی و بهره‌بردن از حمایت‌های ایران، به عنوان هم پیمان و دوست صمیمی غرب در سازمان اوپک.^(۵)

دیدار رسمی، رئیس جمهور آمریکا بارها از شخصیت والای شاه و اهمیت حیاتی ایران برای آمریکا و هم پیمانانش سخن گفت.^(۷)

جیمی کارتر در آغاز ریاست جمهوری خود (ژانویه ۱۹۷۷)، دو اصل به اصول سنتی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا افزود: رعایت حقوق بشر و محدودیت فروش تسلیحات نظامی به برخی از کشورهای جهان سوم، این دو اصل دو شعار عمده‌ی حزب دموکرات در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و از عوامل تعیین کننده‌ی پیروزی کارتر در این انتخابات بود. بایستی خاطرنشان ساخت که در رابطه‌ی با ایران و شاه، دو اصل فوق‌الذکر هیچگاه از مرحله‌ی شعار و تئوری فراتر نرفته و جامه‌ی عمل نپوشید: چند ماه پس از استقرار در کاخ سفید، نه تنها کارتر شخصاً لیست طولانی تقاضاهای نظامی شاه را تأیید کرد، بلکه دولت او پس از چندین ماه تلاش پیگیر، توانست نظر مثبت کنگره برای تحویل تعدادی از هواپیمای جاسوسی فوق مدرن آواکس به دولت ایران را جلب نماید.^(۶) درخصوص رکن دیگر سیاست خارجی جدید آمریکا، یعنی مسئله رعایت حقوق بشر در کشورهای جهان سوم نیز، کارتر عملاً رژیم شاه را از موضوعیت این مهم و از فشار برای پیاده کردن این سیاست در کشور خود معاف نمود. او در ۱۵ نوامبر ۱۹۷۷ به گرمی در واشنگتن از شاه استقبال نمود و یک ماه بعد در شب ژانویه ۱۹۷۸ دیدار شاه از آمریکا را پاسخ گفته و برای دیدار او به تهران آمد. در حین دو

دیدار رسمی، رئیس جمهور آمریکا بارها از شخصیت والای شاه و اهمیت حیاتی ایران برای آمریکا و هم پیمانانش سخن گفت.^(۷)

علاوه بر این دودیدار بسیار دوستانه در سطح سران، دیدارهای متعددی نیز در سطوح پایین تر صورت گرفت که مهم ترین آنها درست چند ماه پس از به قدرت رسیدن کارتر و استقرار دموکراتها در کاخ سفید، یعنی در ماه می ۱۹۷۷، تحقیق یافت: در روز سیزدهم مه ۱۹۷۷، سائرس وونس وزیر خارجه‌ی آمریکا در کاخ نیاوران با شاه ملاقات کرده و دعوت رسمی کارتر از وی را تقدیم او می نماید. روند شتابان و رو به گسترش روابط ایران و آمریکا در عمل تابدان حد پیش می رود که منجر به پیدایی پدیده‌ی پهلویسم^(۸) در آمریکا و «کلیانالیسم»^(۹) یا رابطه‌ی «دست‌نشان‌دگی» در ایران می گردد: کودتای ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) دارای اهمیتی حیاتی برای محمدرضا شاه بود، زیرا در نتیجه‌ی آن بود که او توانست با حمایت مستقیم و آشکار آمریکاییها بار دیگر به ایران بازگشته و حکومت را در دست گیرد.^(۱۰) از آن پس شاه به گونه‌ای غیرقابل باور وابسته به تصمیمات آمریکاییها گشته و رفتار او در حد غیرقابل وصفی مشروط به سیاستهای ایالات متحده شده بود.^(۱۱) اما در آمریکا نیز، طبقه‌ی حاکم بر این کشور از طرفی شیفته و مبهوت ثروت و سرسپردگی شاه بودند و از جانب دیگر تحت تأثیر نوعی «آیین پهلوی گرای»^(۱۲) قرار داشتند. براساس تحلیل سیاست‌شناس آمریکایی

متخصص امور ایران-جیمزبیل- طی یک دوره ی چهل ساله، رژیم پهلوی موفق به برقراری همزمان نوعی رابطه ی شخصی و کاری با نخبگان سیاسی و مالی آمریکا خصوصاً در واشنگتن و نیویورک گشته بود. خانواده ی پهلوی توانسته بود به تدریج در محافل سیاسی، اقتصادی، رسانه ای، مطبوعاتی، علمی، تکنولوژیک و حتی دانشگاهی ایالات متحده نفوذ نموده و جایگاه قابل توجهی را برای خود دست و پا نماید.

چهره های شاخص و سرشناس هر یک از این محافل دارای ارتباط شخصی بسیار نزدیک و دوستانه با شخص شاه و نزدیکان او بودند. شاه نسبت به حفظ این روابط صمیمی با قدرتمندترین و مهم ترین مراکز و کانونهای سیاسی- اقتصادی آمریکا حساس بوده و پیوسته از آنها بهره می جست. او یا آنها را در تهران به حضور پذیرفته و از آنان به گرمی پذیرایی می کرد و یا شخصاً در آمریکا به دیدار آنها می شتافت. علاوه بر این، یکی از وظایف اساسی نمایندگان متعدد او در آمریکا، خصوصاً سفیر ایران در واشنگتن این بود که به حفظ روابط صمیمانه و نزدیک با کلیه این کانونها و افراد اهتمام بورزند.

نفوذ شاه و اطرافیان او در آمریکا آن چنان قوی، مؤثر و چشمگیر بوده است که برخی از تحلیل گران مسائل ایران همچون جیمزبیل سخن از پنج گروه قدرتمند و با نفوذ آمریکایی را نده اند که طی سالیان دراز نقش حلقات

حامی، مبلغ و طرفدار شاه و خاندان او در آمریکا را بازی می کرده اند. نزدیکترین حلقه از بازیگران آمریکایی که هسته ی مرکزی یعنی شاه را احاطه کرده بودند، مجموعه ای متشکل از هفت آمریکایی سرشناس بود که در رأس آنها گروه راکفلر قرار داشت. برادران راکفلر یعنی نلسون و دیوید^(۱۳) از سرمایه داران بنام و مشهور بین المللی، ریچارد نیکسون، رئیس جمهور اسبق آمریکا، هنری کیسینجر^(۱۴) مشاور سابق امنیت ملی، ریچارد هلمز^(۱۵) سرپرست اسبق سازمان سیا و سفیر اسبق آمریکا در ایران و نیز کریمت روز دولت^(۱۶) طراح کودتای آمریکایی ۱۹۵۳ سازمان سیا در ایران، از چهره های برجسته ی پهلوی گرای حلقه ی اول محسوب می شوند.

حلقه ی دوم سه تن از بزرگترین و شناخته شده ترین وکلای آمریکایی یعنی جان مک کلوی، ویلیام راجرز و رالف بیکر را شامل می شد که به همراه زیگنیو برژنسکی^(۱۷) مشاور امنیت ملی کارتر، با احساس تعهد قوی نسبت به خاندان پهلوی نقش تسریع کنندگان روندهای قانونی به نفع آنها در آمریکا را بازی می کردند. در حلقه ی سوم حامیان پهلوی در جامعه ی آمریکا تعدادی از مقامات بلند پایه دولتی و مالی آمریکا قرار داشتند که پس از بازنشستگی به استخدام صنایع و شرکتهایی درآمدی بودند که در جستجوی عقد قراردادهای هنگفت ایران بودند. برخی از اعضای پهلوی گرای کنگره و سنا تشکیل دهنده ی چهارمین لایه از حامیان پهلوی

در آمریکا بودند. این سناتورها و نمایندگان نقش مهمی در تثبیت جایگاه رژیم پهلوی در آمریکا ایفا می نمودند. و در نهایت چهره های معروف رسانه های جمعی و دانشگاهی آمریکا پوشش دهندگان لایه ی آخرین حامیان پهلوی در این کشور بودند.^(۱۸)

بدین سان رژیم پهلوی از همه ی امکانات برای دخل و تصرف و یا حداقل برای تأثیرگذاری، بر کلیه محافل آمریکایی بهره مند بود. با در اختیار داشتن چنین ابزار قدرتمند و گسترده ای، شاه و یارانش به راحتی قادر به همراه سازی جامعه ی آمریکا با خود و به نفع خود بودند. این شرایط و روند تاپیروزی انقلاب اسلامی در ایران و حتی تا بعد از مرگ شاه به طول می انجامد. آنچه که به نوبه ی خود باعث تحلیلها و برداشتهای غیرواقع بینانه ی آمریکاییان از مردم ایران، انقلاب اسلامی آنها و جمهوری اسلامی آنان می گردد. به راحتی می توان ادعا کرد از دیدگاه طرفداران پهلویسم در آمریکا، شاه و حکومتش در ایران جاودانه بودند. آنها به این امر اعتقاد راسخ داشته و براساس آن عمل می کردند. آنان حتی برای لحظه ای هم در توانایی، وفاداری، مردمی بودن، مفید و مدرن بودن رژیم شاه شک نمی کردند. آمریکاییان شاه را دارای رژیمی غربگرا، ضد کمونیست و بسیار نزدیک به اسرائیل می دانستند. آنان هیچ دلیلی برای واهمه و ترس از رژیم شاه نمی یافتند. از دید آنان همه چیز در ایران بروفق مراد بود و هیچ علامتی از بی ثباتی و نگرانی مشاهده نمی شد. شاه نه تنها

کشور خود را به خوبی اداره می کرد و بر اوضاع مسلط بود، بلکه منطقه ی پر آشوب خاورمیانه نیز از صدقه ی سر او دارای ثبات و امنیت شده بود. علاوه ی بر همه ی اینها، رژیم شاه نه تنها اجازه ی بهره برداری از خاک ایران برای جاسوسی شورویها را در اختیار آنها قرار داده بود، بلکه با هزینه ی خود کلیه ی تسهیلات لازم برای این مهم را نیز فراهم می کرد.

بدین ترتیب تصویر شاه در جامعه ی آمریکا از خلال و تحت تأثیر داده ها و اقدامات طرفداران پهلوی در این کشور شکل می گیرد. برای شهروندان آمریکایی شاه پادشاهی بود قوی و غربگرا که تلاش می کرد کشور خود را به سمت مدرنیسم سوق دهد. برای آنها شاه فردی خیر، نیک اندیش و خیرخواه بود که زمینهای شخصی خود را بین دهقانان تقسیم می کرد. او رهبری پرتلاش، وفادار و مصمم بود که شجاعانه از مرزهای طولانی ایران در مقابل دشمن اصلی و قدرتمند غرب یعنی کمونیستهای شوروی دفاع می نمود. شهریار ایران جریان آزاد نفت به غرب را چه از ناحیه ی منابع عظیم نفتی کشور خود و چه از طریق تأمین امنیت راههای دریایی منطقه تضمین می نمود. به راستی او مدافع راستین و سرسخت سیاستها و اهداف آمریکا در خاورمیانه بود. خلاصه، تحت تأثیر اقدامات و تبلیغات پهلوی گرایان در ایالات متحده، آنچه در ذهن و تصور هر شهروند آمریکایی از شاه ایران نقش بسته بود عبارت بود از یک پادشاه خیراندیش و خیرخواه و در نتیجه دوست

اتفاق گزارشات تهیه شده توسط سرویسهای مختلف و متفاوت سفارت آمریکا در ایران حول این محور بنیادین و خدشه ناپذیر تهیه می شد که رژیم شاه تزلزل ناپذیر بوده و از ثبات بسیار بالایی برخوردار است. در چنین فضا و شرایطی بود که سفیر جدید آمریکا، آقای ویلیام سولیوان، در سال ۱۹۷۷ عازم تهران می گردد. کارتر و وزیر خارجه اش او را بدین جهت برای این سمت برگزیده بودند که از تجربه ی لازم برای کار با حکومت های تمرکزگرای دیکتاتور ماب برخوردار بود. او قبلاً کار با رهبران و زمامداران مقتدر، خودکامه و مستبد را در کشورهای نظیر فیلیپین آزموده بود.^(۲۱)

درست چندماه پس از استقرار سولیوان در تهران بود که آشوبها و اغتشاشات در ایران آغاز گشت. از این تاریخ (ژانویه ی ۱۹۸۷) به بعد، مجموعه ی عکس العمل و عملکردهای سران آمریکا در قبال حرکت انقلابی مردم ایران را می توان به دو مقطع تاریخی عمده تقسیم نمود: قبل و بعد از نوامبر سال ۱۹۷۸. تا نوامبر سال ۱۹۷۸، علی رغم عظمت و روند رو به رشد حرکت مردم ایران، آمریکاییها تحلیل شفاف و واقع بینانه ای از آن نداشته و هنوز در حال و هوای غیرقابل شکست بودن رژیم شاه به سر می بردند. برای آنان انقلاب ملت ایران با تمام گستردگی اش پدیده ای گذرا بود، چرا که توان رژیم شاه بالاتر از آن بود که بتوان با این حرکتها و اقدامات آنرا شکست داد. ولی از نوامبر ۱۹۷۸ به بعد است که تحت فشار گسترده، سخت و فزاینده ی حرکت

داشتنی، که جز خوبی و نقاط مثبت چیز دیگری نداشت.

نکته ی قابل توجه دیگر در زمینه ی نحوه ی نگرش و برخورد کارگزاران آمریکا با رژیم شاه در چگونگی عملکرد دیپلماتهای این کشور در ایران می باشد. آنها نیز از طرفداران وفادار رژیم شاه محسوب می شدند. آنان صادقانه به شاه و جایگاه والای مردمی او ایمان داشتند.^(۱۹) از دید آنان، شاه به طور کامل کنترل جامعه ی باثبات سیاسی ایران را در اختیار داشت. این امر واقعیت داشت که سه تن از بالاترین مقامات آمریکایی در ایران، به طور دائم از طرفداران شاه بودند: سفیر آمریکا، فرمانده نیروهای نظامی این کشور و رئیس شبکه ی سیا در ایران همیشه از اعضای اصلی حلقه های مدافع پهلویسم بوده اند. این افراد به طور منظم با شاه ملاقات داشتند و این دیدارها مواضع آنها در قبال شاه را مستحکم تر می نمود. آنان جامعه ی ایران را از زاویه ی دید شاه دیده و از خلال توضیحات او به تحلیل آن می پرداختند. شاه توانسته بود در نتیجه ی این دیدارهای منظم و مستمر، کارگزاران آمریکایی را از مریدان «آیین پهلویسم» گردانیده و به اصطلاح آنان را نمک گیر کند.^(۲۰)

نظریه ی حاکم بر سفارت آمریکا در تهران و نیز بخشهای مربوطه در وزارت خارجه ی این کشور در واشنگتن، این بود که سلسله ی پهلوی در ایران شکست ناپذیر است. کلیه ی تحلیلها بر این فرض مسلم بنا می شد که پهلویها در ایران جاودانه و مغلوب ناشدنی هستند. اکثر قریب به

۳۱۸

انقلابی مردم ایران، آمریکاییها مجبور به پذیرش واقعیت‌های جامعه‌ی ایران می‌گردند. واقعیت‌هایی که علی‌رغم تلخ بودن، در نهایت خود را به زمامداران آمریکا تحمیل می‌نمایند: علائم فروپاشی رژیم شاه کاملاً هویدا شده است؛ بایستی به فکر منافع آمریکا بدون شاه بود.

الف) قبل از نوامبر ۱۹۷۸: هیچ چیز توان تهدید شاه را ندارد

می‌توان ادعا کرد که اولین زنگ خطر انقلاب اسلامی ایران قبل از هر جا در واشنگتن به صدا درآمد، هنگامی که در نوامبر سال ۱۹۷۷، شاه مشغول دیداری از آمریکا بود. در جریان این دیدار، دانشجویان ایرانی با تدارک یک تظاهرات عظیم ضدشاهی، مراتب مخالفت خود با شاه و رژیمش را در مقابل کاخ سفید به نمایش گذاشته و به گوش جهانیان رساندند. جهت مقابله با این تجمع گسترده، پلیس آمریکا اقدام به پرتاب گاز اشک‌آور نمود که در نتیجه‌ی آن علاوه بر دانشجویان معترض، رئیس‌جمهور آمریکا، شاه و همراهانشان نیز در مقابل دوربینهای خبرنگاران اشک ریختند. این تظاهرات ضدشاهی، آن هم در قلب آمریکا، در واقع «نطفه‌ی اولیه و نخستین نشانه‌ی انقلابی بود که در ایران در حال شکل‌گیری بود.»^(۲۳) ولی در آن زمان کسی این واقعه را جدی نگرفت چون کمتر کسی می‌توانست حدس بزند که در یک سال بعد طومار رژیم شاه با تظاهرات انقلابی مردم ایران درهم پیچیده شود.

به این «واقعه»، بایستی حوادث، تحولات و تغییر مواضع ناگهانی و تندی را اضافه کرد که در جریان طرح بحث تحویل هواپیماهای جاسوسی آواکس به ایران در کنگره‌ی آمریکا رخ داد. نطق‌های کنگره از حد بحث‌های متداول و معمول فراتر رفته و برای نخستین بار تعدادی از نمایندگان کنگره‌ی آمریکا رژیم شاه در ایران را مورد بحث‌های انتقادی و تند خود قرار دادند. این اقلیت به طور بی‌سابقه‌ای از شاه ایران با عناوین «دیکتاتور بی رحم و وحشی» یاد کردند. در نتیجه‌ی این رویدادها هم نفوذ شاه در آمریکا شروع به کاهش گذاشت و هم اعتماد او به آمریکا سیر نزولی در پیش گرفت.^(۲۳)

در نخستین روز سال ۱۹۷۸، یعنی یک هفته قبل از آغاز حرکت انقلابی مردم ایران (۱۹ دی ۱۳۵۶ قمری)، رئیس‌جمهور آمریکا سال جدید را در کاخ شاه جشن گرفته و طی سخنرانی مشهور خود در جریان این دیدار، خطاب به شاه گفت که «تحت رهبریهای داهیانه و شکوهمند شاه، ایران به یک جزیره‌ی ثبات در یکی از پراشوبترین مناطق جهان تبدیل گشته است»^(۲۴) او ضمن سخن گفتن از موفقیت‌های چشم‌گیر ایران، آنها را از یک طرف مدیون شخصیت شاه و تواناییهای بالای او معرفی کرد و از جانب دیگر این همه را از عشق و علاقه‌ی مردم ایران به شخص شاه ارزیابی نمود.

یک هفته پس از دیدار کارتر از تهران، سلسله حوادث انقلاب اسلامی ایران آغاز گشته و روز به روز گسترش یافت. ولی

علی‌رغم گستردگی، شدت و اهمیت حرکت انقلابی مردم ایران، سیا (C.I.A.) - سازمان جاسوسی آمریکا- طی گزارش در ماه اوت ۱۹۷۸ (مرداد ۱۳۵۷)، وضعیت ایران را چنین ارزیابی کرد: «ایران در شرایط انقلاب و حتی در شرایط ما قبل انقلاب نیز قرار ندارد». یک ماه بعد، در شهریور ۱۳۵۷، دیا (D.I.A.) - سازمان جاسوسی دفاعی آمریکا- طی گزارش دیگری اعلام داشت که «شاه همچنان بر سریر قدرت خواهد بود و حداقل یک دهه‌ی دیگر [نیز] قدرت در اختیار او خواهد بود.»^(۲۵) در ۲۷ اکتبر همان سال (۵ آبان ۱۳۵۷)، سفیر آمریکا نیز پس از بازگشت خود از تعطیلات! وضعیت ایران را چنین ارزیابی نمود: «شاه تنها کسی است که کنترل ارتش را در دست دارد و می‌تواند نوعی انتقال قدرت را هدایت و رهبری کند.» سولیوان می‌افزاید که «جداً و قویاً با هر گونه اقدامی در جهت نزدیکی به آیت‌الله خمینی مخالف است.» به نظر آقای سفیر، سرنوشت شاه و آمریکا کاملاً به هم گره خورده است و به همین دلیل بایستی در کنار او باقی ماند و به کار با او ادامه داد.^(۲۶) چنین حمایت بی‌قید و شرطی که از جانب سازمانهای جاسوسی آمریکا و نیز سفیر این کشور در ایران، آن‌هم در شرایط بحرانی-انقلابی ماههای مرداد تا آبان ۱۳۵۷ صورت می‌گیرد، در واقع ادامه‌ی همان سیاست خارجی سنتی و همیشگی آمریکا در قبال ایران بود. حمایت آشکار و مستقیم شخص رئیس‌جمهور آمریکا از شاه بلافاصله پس از کشتار «جمعه‌ی خونین»

۱۷ شهریور تهران، نشان دیگری از این واقعیت بوده و در همین راستا قابل تحلیل است: نظام سیاسی آمریکا در حمایت کور و بی‌قید و شرط از شاه و رژیمش هم چنان مصمم بود. بلاشک تا اواخر اکتبر و اوائل نوامبر ۱۹۷۸ (اواسط آبان ۱۳۵۷)، هنوز آمریکاییان حرکت انقلابی مردم ایران را جدی نگرفته بودند. دلایل این خوش‌بینی، اهمال و بی‌اعتنایی را می‌توان در امور ذیل جستجو نمود:

۱- دولت آمریکا از فقدان اطلاعات عینی، واقعی و صحیح درباره‌ی جامعه‌ی ایران رنج می‌برد علی‌رغم حضور گسترده و همه‌جانبه‌ی سازمانهای جاسوسی آمریکا در ایران، مسئولین این کشور شناخت درستی از اوضاع اجتماعی ایران نداشتند. برخلاف سایر کشورهای جهان سوم، به دلیل حساسیت و زود رنجیهای شاه، بیش از یک دهه بود که سازمانهای جاسوسی آمریکا از ایجاد ارتباط مستقیم با مخالفین شاه خودداری می‌ورزیدند. آنان برای اطلاع از شرایط و اوضاع و احوال مخالفین رژیم شاه، به اطلاعات داده شده توسط سازمان اطلاعات و امنیت ایران (ساواک) در این زمینه بسنده می‌کردند. کریستین دلانوا، مؤلف فرانسوی کتاب «ساواک»، روابط ساواک با سیا را به دو دوره تقسیم می‌کند:

دوره اول، مرحله‌ی مناسبات اطمینان‌بخش است که با تسلط بی‌چون و چرای آمریکاییان بر مقدرات ایران مقارن بود. در این دوره، مستشاران آمریکایی در همه‌ی سطوح ساواک

حضور داشتند و مستقیم در اداره‌ی روزانه‌ی اطلاعات مداخله می‌کردند... این دوره‌ی اوّل روابط سیا و ساواک در ۱۳۵۱ پایان می‌یابد. شاه تصمیم می‌گیرد به مداخله‌ی آمریکاییان در برنامه‌های داخلی ساواک خاتمه دهد. من بعد، مبادله‌ی اطلاعات، آن‌طور که زینده‌ی دو دولت مستقل است، در سطح سران صورت خواهد گرفت.^(۳۷) از این پس سیا با اطمینانی که به ساواک داشت، درک، تحلیل و نظارت بر جامعه‌ی ایران را به خود ساواک واگذار کرد: «سیا از ترس واکنش شاه، هرگز با مخالفان رژیم تماس نگرفت. آمریکاییان نخستین فریب‌خوردگان قدرتی بودند که خودشان در اختیار شاه گذاشته بودند آنها گمان می‌کردند وحشتی که ساواک بر کشور گسترده بود، آنرا در برابر هرگونه عصیان مردم بیمه می‌کند.»^(۳۸) این در حالی بود که ساواک نیز شناخت درستی از ماهیت مخالفین ریشه‌دار و اصیل شاه نداشت. در نتیجه هم آمریکاییان و هم عوامل ساواک از تحلیل واقع‌بینانه و عینی جایگاه، موقعیت و شرایط فعالیت مخالفین رژیم شاه بی‌اطلاع بودند.^(۳۹) به نظر آنان مخالفین شاه در اقلیت بسیار کوچکی از بنیادگرایان روحانیت، برخی از روشنفکران غربگرا، روشنفکران و دانشجویان چپ‌گرا و بالاخره حزب کوچک توده خلاصه می‌شدند.

دوست خود نیز بر مصون‌سازی آنان از خطر کمونیسم و شرق استوار شده بود. در نتیجه، در ایران نیز تصوّر براین بود که خطر اصلی تهدیدکننده‌ی رژیم شاه جز کمونیست‌ها نمی‌تواند باشند، کمونیست‌هایی که توسط شورویها حمایت و تقویت می‌شدند. به همین دلیل جهت‌گیری اصلی فعالیتهای سازمانهای جاسوسی و ضد جاسوسی آمریکا در ایران بیشتر متوجه گروههای چپ و جریانهای چپ‌گرای مارکسیست بود. در قالب یک تقسیم‌کار و وظیفه، «ایالات متحده آمریکا در خارج از ایران کمونیسم را مهار می‌کرد و ایران در داخل آن را سرکوب می‌کرد.»^(۴۰)

براساس «خط‌مشی سیاسی شماره‌ی ۶۸ شورای امنیت ملّی» آمریکا که در سال ۱۹۵۰ آماده و به عنوان «اولین بیانیه‌ی جامع در باب استراتژی ملّی» این کشور شناخته شده، «در هر تغییر که در جهان ایجاد شود باید دستهای فعال کمونیسم را دید.»^(۴۱) بنابر این وظیفه‌ی آمریکا چیزی جز مقابله‌ی با «خطر کمونیسم» نبود. با همین توجه بود که سازمان سیا در «برنامه‌ای با عنوان بدامن (Bedamn) فعالیتهای سیاسی و تبلیغاتی خود در ایران را شدت بخشید و آنرا عمدتاً علیه حزب توده و نفوذ شوروی متوجه ساخت.»^(۴۲) به اعتقاد جان فوران، ایران شناس برجسته‌ی آمریکایی، در سالهای دهه‌ی پنجاه میلادی «اشخاصی در ایران با نامهای رمزی نرن (Nerren) و سیلی (Cille) سالی یک میلیون دلار از سیا می‌گرفتند تا مقاله و کتاب ضد کمونیستی

بنویسند یا کارتونه‌های ضد کمونیستی دردسترس مردم قرار دهند، جزوه و شب‌نامه در این زمینه منتشر سازند، شایعه پراکنی کنند و باندهای خیابانی (خاصه از حزبه‌ای سومکا [طرفدار نازیسم] و پان ایرانیست) را اجیر کنند تا با توده‌ایها به زد و خورد بپردازند.» چراکه «سیاست خارجی آمریکا در آن هنگام عمدتاً جنبه‌ی ضد کمونیستی داشت و هنوز نمی‌توانست میان ناسیونالیستهای جهان سوم و نیروهای طرفدار شوروی فرق قایل شود.» (۳۳)

در قالب همین استراتژی محوری و بنیادین «خطر کمونیسم» بود که در ایران نیز خطر اصلی از ناحیه‌ی کمونیستها ارزیابی می‌شد. فرض بر این بود که اگر این خطر کنترل شود، خطر دیگری شاه و رژیمش را تهدید نخواهد کرد: «تا وقتی که شاه یک ضد کمونیست بود، چیزی که مایه‌ی نگرانی باشد، وجود نداشت.» (۳۴) در نتیجه‌ی چنین تحلیلی، به سایر گروههای مخالف، از جمله گروههای مخالف مذهبی اهمیت چندانی داده نمی‌شد. آنان کوچک، کم اهمیت و کم خطر محسوب می‌شدند چون از پشتوانه‌ی خارجی بی‌بهره بودند و به همین دلیل کنترل و سرکوب آنها نیز بسیار راحت‌تر بود. شش یا هفت نفر از اعضاء و عوامل ده‌گانه دائمی سیا در ایران مسئول پیگیری فعالیتهای شورویها و چینیها در ایران بودند. سایر عوامل، یعنی سه عنصر باقیمانده، نیز بیشتر به مسائل اقتصادی، نفتی و تسلیحاتی اشتغال داشتند.» (۳۵)

۳- شخص سفیر آمریکا در ایران نیز بیشتر

توسط نخبگان سیاسی رژیم پهلوی و برخی روشنفکران خاص ایرانی احاطه شده بود. این روشنفکران به زبان انگلیسی مسلط بوده و شیفته‌ی زندگانی به سبک آمریکایی بودند. (۳۶) این دو گروه تنها کانال ارتباطی سفیر آمریکا با جامعه ایران محسوب می‌شدند. آمریکاییها با سایر اقشار و طبقات جامعه‌ی ایران نظیر رهبران مذهبی، دانشجویان، کارگران، دهقانان و غیره تماس و ارتباطی نداشتند.

به این ترتیب دیپلماتهای آمریکایی در ایران به دلیل احاطه شدن توسط حلقه‌ای از ایرانیان غربزده و به عبارت دقیق‌تر «آمریکازده»، به‌طور کامل منزوی شده و از تماس با واقعیت جامعه‌ی ایران محروم بودند. قشری از روشنفکران ایرانی که منابع جدی سفارت آمریکا در ایران محسوب می‌شدند، لیبرالهایی بودند که به دلیل باور به ارزشهای دموکراتیک، هر از چند گاهی در محافل خصوصی خود به انتقاد از جنبه‌های غیردموکراتیک رژیم شاه می‌پرداختند. ولی قطعاً اینان از گروههای مخالف شاه محسوب نمی‌شدند. آنها بیشتر به طبقات ممتاز و لایه‌های زبرین طبقه‌ی متوسط جامعه‌ی ایرانی تعلق داشتند. ظاهراً دیدگاهها و نقطه نظرات همین قشر به ظاهر ناراضی و منتقد بود که به تدریج بدنه و استخوان‌بندی اصلی تحلیلهای رسمی سفارت آمریکا از اوضاع و احوال ایران را تشکیل می‌داد. (۳۷)

۴- رقابتهای دائمی بخشهای مختلف سفارت آمریکا در تهران، نکته دیگری است که بایستی

در مطالعه‌ی چرایی تحلیلهای غیرواقع بینانه‌ی سفارت آمریکا از اوضاع ایران مورد توجه قرار گیرد. هر بخش به طور جداگانه از منابع خاص خود برای تحلیل اوضاع بهره‌جسته و نتیجه‌ی مطالعاتش را به‌طور موازی به مسئول مربوطه‌ی خود در واشنگتن ارسال می‌نمود. در درون سفارت نیز اطلاعات گردآوری شده توسط هر بخش یا اصلاً در اختیار بخشهای دیگر قرار نمی‌گرفته و کتمان می‌شد و یا اینکه به صورتی بسیار ناقص و نارسا جریان پیدا می‌کرد؛ به طوری که در سال ۱۹۷۷، اساساً یک کمیسیون تحقیق ویژه مسئول رسیدگی به این معضل مهم می‌گردد. این کمیسیون پس از تحقیقات لازم، رقابت مهلک و حسادت زیانبار موجود بین وزارت امور خارجه و سازمان سیا از یک طرف، و بین سازمانهای سیا و سازمان دیا (D.I.A.) از جانب دیگر راسخت به باد انتقاد می‌گیرد.^(۳۸)

۵- دلیل دیگر را می‌توان در اولویتهای سیاست خارجه‌ی آمریکا در زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران جستجو کرد. در آن زمان اولویتهای سه‌گانه سیاست خارجه‌ی آمریکا عبارت بودند از: مذاکرات کمپ دیوید برای برقراری صلح در خاورمیانه میان مصر و رژیم اسرائیل، عادی‌سازی روابط با چین کمونیست و مذاکرات کنترل تسلیحاتی سالت با شورویها.^(۳۹) به عبارت دیگر در مرحله‌ی تنش‌زدایی از دوران جنگ سرد، اولویت سیاست خارجه‌ی آمریکا در عرصه‌ی بین‌الملل مبتنی بر همان دغدغه‌ی

اصلی «کنترل کمونیسم» ولی این بار با شیوه‌های تنش‌زدایانه می‌باشد. در عرصه‌ی منطقه‌ای خاورمیانه نیز اولویت با تلاش برای برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل است که کانون اصلی بی‌ثباتی و تهدیدگر عمده‌ی منافع آمریکا در منطقه به‌شمار می‌رود. اشباع فضای سیاست خارجه‌ی آمریکا با این سه محور عمده مانع از عنایت کارگزاران سیاست خارجی آمریکا به امر انقلاب اسلامی ایران حتی در مراحل اوج‌گیری آن گردید.

۶- در ایالات متحده آمریکا هیچ‌کس باور نمی‌کرد که شاه و رژیم قدرتمند نظامی او نتواند در مقابل ناآرامیهای پدید آمده مقاومت کند.^(۴۰) در تصور آنان شاه همچون همیشه سلطانی شکست‌ناپذیر بود که می‌توانست از هر بحرانی جان سالم بدر برد. شاید به همین علت بود که دستگاه حکومتی آمریکا هرگز به ایران بدون شاه فکر نکرده و برای آن برنامه‌ای نداشت. به همین دلیل در اوج حرکتی انقلابی مردم ایران نیز کسی در آمریکا نمی‌خواست یا نمی‌توانست به ایران بدون شاه فکر کند، چون هنوز برای آن برنامه‌ی از قبل طراحی و تدارک شده‌ای نبود. به عبارت دیگر، شاه نمی‌توانست و یا نبایستی می‌رفت، زیرا آمریکاییان هنوز برای بعد از او برنامه و طرحی نداشتند. به قول برژینسکی: «بحران ایران در طول سال ۱۹۷۸ در حال رشد بود، ولی ما خیلی دیر درست‌هنگامی که این بحران به مراحل جدی خود رسیده بود، متوجه اهمیت آن شدیم. سازمانهای اطلاعاتی ما تا

اوایل پاییز ۱۹۷۸ هم، دوام و بقاء رژیم شاه را

پیش‌بینی می‌کردند.»^(۴۱)

توده‌ای.^(۴۳) شاید به همین جهت بوده است که خانم

۷- دیگر خطای عمده‌ی ایالات متحده آمریکا

در قبال انقلاب اسلامی ایران را می‌توان در یک

قاعده‌ی علمی ملهم از جامعه‌شناسی سیاسی و

منتج از بحث بنیادین توسعه و نوسازی جستجو

کرد. بر اساس این قاعده و برداشت رشد

مدرنیزاسیون در جوامع سنتی به طور خودکار

افول و ضعف بنیادهای فکری و فرهنگی بومی-

سنتی را به همراه خواهد داشت. در نتیجه‌ی

چنین باوری بود که خانم کدی، ایران‌شناسان

برجسته‌ی آمریکایی، پس از یک پژوهش

پیمایشی چندساله در ایران، در اوایل دهه‌ی

هفتاد میلادی و چندین سال قبل از وقوع

انقلاب اسلامی در ایران اظهار داشته بود که:

«به دلیل رشد روزافزون قدرت دولت، افزایش

توان ارتش، گسترش بوروکراسی و فراگیر شدن

تعلیم و تربیت لائیک حتی تا اعماق روستاها،

به نظر می‌رسد که قدرت و نفوذ علما به روند

رو به افول خود ادامه خواهد داد، کم‌اینکه در

طول نیم قرن گذشته چنین بوده است.»^(۴۲)

در این طرز تلقی حاکمیت دولت مدرن و

روند مدرنیزاسیون اگر باعث هیچ چیز نمی‌شد،

حتماً باعث کاهش نفوذ و نقش مذهب می‌گردید.

لذاست که آقای سعید امیراجمند از دیگر ایرانیان

شناسان دانشگاههای آمریکایی در این زمینه

می‌گوید: «هیچ کس تصور نمی‌کرد امکان و

احتمال تولد یک تئوکراسی از درون یک دولت

مدرن را، آن هم بواسطه‌ی یک انقلاب

حاشیه‌نشین شدن است.»^(۴۵)

۳۲۴

ب) بعد از نوامبر ۱۹۷۸: هیچ کس توان جلوگیری از سقوط شاه را ندارد!

پس از دریافت یک گزارش ناامید کننده که در آن سفیر آمریکا در تهران از و خامت اوضاع ایران سخن گفته و خواهان یک پاسخ صریح و تعیین تکلیف روشن از جانب واشنگتن شده بود، در ۲ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۱ آبان ۱۳۵۷)، شورای امنیت ملی به درخواست برژینسکی اقدام به تشکیل یک جلسه اضطراری به ریاست شخص رئیس جمهور کارتر جهت مطالعه «بحران» ایران نمود. چنین جلسه‌ای که در نوع خود کم نظیر بود با حضور وارن کریستوفر (به نمایندگی از سائرس و نس وزیر خارجه‌ی آمریکا)، هارولد براون (وزیر دفاع)، ژنرال دیوید جونز (رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح)، دریا سالار استانسفیلد ترنر (رئیس سازمان سیا)، دیوید آرون (عضو شورای امنیت ملی) و گری سیک (مسئول امور ایران در شورای امنیت ملی) تشکیل گردید.^(۴۶)

در این جلسه‌ی اضطراری، نزاع و جدال دیرین بین شورای امنیت ملی کاخ سفید و وزارت خارجه‌ی آمریکا به طور آشکار و رسمی سرباز کرد. اختلاف بین این دو نهاد رسمی رقیب بر سر تعیین سیاست خارجی آمریکا در ایران به حداقل یک دهه‌ی قبل بازمی گشت؛ ولی در حال حاضر، و درست در کوران بحران ایران، این نزاع وارد مرحله‌ای سرنوشت ساز و تعیین کننده گشته بود.

از یک طرف تحلیل برژینسکی قرار داشت

که بیشتر بر اهمیت ژئوپولیتیک و حیاتی ایران در منطقه‌ی حساس نفت خیز خلیج فارس و مرزهای طولانی این کشور با اتحاد جماهیر شوروی تأکید می کرد؛ و در طرف دیگر نقطه نظر وزارت خارجه بود که امور را از زاویه‌ای دیگر تحلیل می نمود: به نظر دیپلماتهای آمریکایی، زمان تحلیلهای ژئوپولیتیک کیسینجری از جهان به سر رسیده بود و اکنون دوران تأکید بر ارزشهای دموکراتیک، نظیر حقوق بشر بود. براساس دیدگاه نخست، منافع آمریکا و غرب به طور عام، بایستی حرف اول و آخر را در این بحران می زد و حفظ وضعیت موجود و نیز رژیم شاه مبنای سیاست گذاری در قبال بحران انقلاب ایران قرار می گرفت؛ در حالی که بر اساس نظریه دوم این اصول دموکراتیک بود که ترجیح داشت و با تکیه بر آنها بود که می شد منافع ملی آمریکا را تأمین کرد. اینان خواهان اصلاح رژیم شاه و برقراری دموکراسی در ایران بودند.

هنگامی که بحران ایران وارد مرحله‌ی حادّ خود شده و شاه و حکومتش در معرض تهدید جدی حرکت انقلابی مردم ایران قرار گرفتند، تحلیل و راه حل برژینسکی برای وضع موجود و شرایط پیش آمده روشن و «علمی» بود: به عنوان یکی از طرفداران مورخ و محقق مشهور انقلابات جهانی، یعنی کرین بریتون، او معتقد بود که «انقلابات غیرقابل اجتناب نیستند.» راه حل گریز از انقلابها بسی ساده است: اگر انقلابها در برابر یک حکومت نیرومند و باتدبیر

بود- شتاب می بخشید.^(۴۸)

عدم تفاهم اساسی حاکم برجلمه‌ی دوم نوامبر ۱۹۷۸ کاخ سفید به همین نکته‌ی اخیر مربوط می‌گشت. پیشنهادات برژینسکی عبارت بودند از: توقف اعطای امتیازات به مخالفین شاه، برخورد جدی و سخت با آنان و بالاخره حمایت بی‌چون و چرا از شاه. در نقطه‌ی مقابل، پیشنهادات دوستان و همکاران سائرس و نس عبارت بودند از: یک حکومت ائتلافی و دادن امتیازات بیشتر از جانب شاه به مخالفین برای جلب نظر آنان و کنار آمدن با ایشان. نتیجه‌ی نهایی جلسه‌ی نه این بود و نه آن، و شاید هم این بود و هم آن. البته در متن نهایی که به تأیید کارتر رسیده و برای سولیوان ارسال شد، بیشتر نقطه نظرات برژینسکی به چشم می‌خورد. در این پیام اعلام شده بود که در بحران فعلی ایالات متحده آمریکا بدون قید و شرط از شاه حمایت می‌کند. آنان دست شاه را برای تعیین شکل و ترکیب دولت آینده‌ی ایران باز می‌گذاشتند و اعلام می‌داشتند که در صورت تشکیل یک حکومت ائتلافی یا یک حکومت نظامی، در هر حال از پشتیبانی کامل دولت آمریکا برخوردار و بهره‌مند خواهد بود. در پایان اظهار امیدواری می‌شد که پس از استقرار نظم و تحکیم پایه‌های قدرت و حکومت، شاه اقدامات احتیاط‌آمیزی را در جهت اعطای آزادیهای سیاسی به عمل آورد و در راه ریشه‌کن کردن فساد گامهای مؤثری بردارد.^(۴۹) روز بعد، یعنی سوم نوامبر، برژینسکی جهت بالابردن روحیه‌ی

قرار گیرنده، رهبران این حکومتها با آمیزه‌ای از نیروی اراده و عقل و درشتی و نرمی به موقع و اعمال قدرت یا دادن امتیازات لازم در موقع مناسب، می‌توانند مخالفان خود را خلع سلاح کنند و بر سریر قدرت باقی بمانند. در مورد انقلاب ایران نیز با توجه به موقعیت شاه و نوع حکومت او که بیشتر به قدرت شخصی وی متکی بود، یک راه بیشتر باقی نمانده بود: بایستی شاه را تشویق و تقویت می‌کرد. به عقیده‌ی برژینسکی دیگر دوران کارایی سیاست چماق و هویج در ایران به سررسیده بود: به هیچ وجه بایستی در مقابل نیروهای انقلاب عقب‌نشینی می‌کرد، بایستی به دادن امتیازات پی‌درپی به آنان پایان داده می‌شد. تضعیف شاه به هر عنوان خطرناک بود و می‌توانست حکومت او را متزلزل ساخته و در نهایت به عدم ثبات و هرج و مرج کامل بیانجامد. چون بحران به مرحله‌ی رویارویی اراده و قدرت رسیده بود، نرمش و سازش و آشتی نتیجه‌ای جز تشدید بحران و تبدیل آن به یک انقلاب کامل نداشت. بایستی انقلابیون با تمام قدرت و در نهایت شدت و حدت سرکوب می‌شدند.^(۴۷) ولی برای سائرس و نس راه حل بحران کاملاً متفاوت بود. بایستی قدرت را با مخالفین تقسیم می‌کرد. تشکیل یک حکومت ائتلافی با شرکت نمایندگان گروههای متخاصم بهترین راه حل بود. پس بایستی از قدرت شاه کم می‌شد و به اقدامات لازم برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک یا سلطنت مشروطه- نظیر آنچه که در انگستان

شاه و تشویق او به پایداری، به ایشان تلفن می‌کند تا حمایت کامل و بی‌قید و شرط رئیس جمهور و دولت آمریکا را شخصاً به اطلاع وی برساند.

بدین‌سان ماشین عظیم بوروکراسی نظام سیاسی آمریکا عملاً از فائق آمدن بر مکانیسم پیچیده‌ی تصمیم‌گیری خود و اتخاذ یک موضع متحد، معین، شفاف و نهایی در قبال قیام انقلابی در ایران عاجز می‌ماند. علی‌رغم عملکرد خوب نظام تصمیم‌گیری آمریکا در جریان بحران موشکی کوبا، دولت کارتر بالاخره نمی‌تواند بحران ایران را در اختیار گرفته و آنرا کنترل نماید. توگویی مجموعه‌ی به هم پیوسته نظام سیاسی آمریکا در مورد بحران ایران کارایی خود را از دست می‌دهد.^(۵۰)

در واشنگتن، جلسات مربوط به بحران ایران به طور فزاینده‌ای گسترش می‌یابد ولی تقریباً تمام جلسات با مباحثات و منازعات دو اردوگاه رقیب شورای عالی امنیت ملی و وزارت خارجه همراه است.

در ششم نوامبر ۱۹۷۸ هنگامی که اخبار و اطلاعات دقیق و شخص دربار‌ه‌ی جامعه‌ی ایران به‌طور عام و ماهیت واقعی مخالفین رژیم شاه به‌طور خاص، درخواست می‌شود، رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) چیزی برای گفتن ندارد. او به توضیح این نکته بسنده می‌کند که به دلیل محروم و ممنوع بودن رسمی عناصر اطلاعاتی آمریکا در ایران از برقراری ارتباط مستقیم با مخالفین شاه به مدتی طولانی،

اکنون این سازمان چیز زیادی برای ارائه ندارد! جهت جبران این ضعف اطلاعاتی کشنده که تصمیم‌گیری درست ایالات متحده آمریکا در قبال انقلاب اسلامی در ایران را غیرممکن ساخته است، و برای کسب اطلاعات دقیق‌تر و مطمئن‌تر، برژینسکی تصمیم می‌گیرد تا یک تاجر آمریکایی را به تهران اعزام کند!! در همان روز یعنی ۹ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۸ آبان ۱۳۵۷)، سفیر آمریکا در ایران طی یک گزارش تکان‌دهنده تقاضای «فکرکردن به آنچه فکرناکردنی است»، یعنی فکرکردن به ایران بدون شاه را می‌کند. علی‌رغم کمبود اطلاعات و تحلیلهای دقیق و عینی در مورد جامعه و وقایع ایران که عملاً دستگاه هیأت حاکمه آمریکا را فلج ساخته بود، آمریکاییان حتی از پذیرش تحلیلهای و تفسیرهای متحدین خود در ایران نیز که به مراتب واقع‌گرایانه‌تر و درست‌تر بود، غفلت کرده و اهمال نمودند. در ماه ژوئن ۱۹۷۸ بود که سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل به یهودیان در ایران توصیه کردند تا هر چه زودتر این کشور را ترک گویند زیرا شرایط و موقعیت شاه را بسیار وخیم ارزیابی می‌کردند. ولی آنان هیچ‌گاه موفق به متقاعد ساختن همکاران و همدیفان آمریکایی خود مبنی بر بحرانی بودن شرایط در ایران نشدند.^(۵۱) جالب‌تر از این مورد، تحلیل پیش‌بینی‌کننده‌ی نسبتاً دقیق فرانسویها بود: یکی از مسئولین سفارت فرانسه در تهران، در ماه مارس ۱۹۷۸، به این جمع‌بندی رسیده بود که شاه در کمتر از یک سال سقوط خواهد کرد.

این تحلیل تکان دهنده خیلی زود در تمام محافل دیپلماتیک تهران منتشر شد ولی آمریکاییها هیچ گاه آن را جدی نگرفتند.^(۵۲)

وخامت اوضاع ایران از یک طرف و اختلافات داخلی شدید میان دست اندرکاران هیأت حاکمه آمریکا از جانب دیگر، باعث شد تا در اواخر ماه نوامبر ۱۹۷۸، روزنامه های آمریکایی به صورت فعالی وارد صحنه بشوند. روزنامه ها ناتوانی متخصصین سازمانهای جاسوسی آمریکا را که نتوانسته بودند شورشیهای ایران را پیش بینی کنند و یا حداقل میزان گستردگی و اهمیت آن را برآورد کنند، به باد انتقاد گرفتند. روزنامه ی واشنگتن پست نوشت که منابع سیا صرفاً به ساواک یعنی پلیس سیاسی شاه محدود می شده است.^(۵۳)

چند روز بعد، رئیس جمهور کارتر شخصاً ناراضایتی خود از عملکرد سرویسهای جاسوسی آمریکا در ایران را اعلام نموده و از روشهای آنان انتقاد می کند و شکست آنها در عدم پیش بینی ناراضایتها و اعتراضات در ایران را به شدت زیر سؤال می برد. رئیس جمهور سه نفر از همکاران خود در شورای عالی امنیت ملی آمریکا را مأمور رسیدگی به ضعفهای سازمانهای جاسوسی آمریکا و ترمیم آنها می نماید. این سه نفر عبارت بودند از: سائرس وئس (وزیر خارجه)، برژینسکی (مشاور امنیت ملی) و ترنر (رئیس سازمان سیا). کارتر به این هیأت مأموریت می دهد تا هر چه زودتر گزارش مشروحي از اوضاع ایران ارائه نماید.^(۵۴)

در طول ماه نوامبر ۱۹۷۸ و در پی وخیم تر شدن اوضاع در ایران، منازعات در واشنگتن نیز به گونه ی قابل ملاحظه ای شدت و گسترش یافت. تحلیلها و راه حل های هر یک از دو طرف درگیر در هیأت حاکمه ی آمریکا آن قدر دور از هم و غیرقابل جمع بود که انتخاب یک راه حل میانه را هم بسیار مشکل و غیرممکن می نمود. سیاست مشت آهنین برژینسکی بر حمایت مطلق و بی چون و چرا از شاه مبتنی بود، در حالی که بر اساس تحلیل وئس و همکارانش در وزارت خارجه ی آمریکا، اساساً مشکل اصلی ایران عبارت بود از خود شاه. زمانی که برژینسکی سخت مشغول فعالیت درباره ی تشکیل یک حکومت نظامی قوی و مستحکم در ایران برای حفظ شاه بود؛ گروه وئس در همان میانه های ماه نوامبر تأکید می کردند که شاه دیگر حتی توان حفظ یک مقام تشریفاتی سلطنتی مشروطه در قالب یک دموکراسی پارلمانی را نیز ندارد. آنان به صراحت می افزودند که حتی شانس تشکیل یک حکومت ائتلافی لائیک نیز روز به روز کمتر می شود، چراکه به تدریج قدرت مذهب یون و روحانیت غیرقابل کتمان و انکار می گردد.^(۵۵)

در اوایل ماه دسامبر ۱۹۷۸، رئیس جمهور کارتر، معاون سابق وزارت امور خارجه ی آمریکا یعنی جورج بال را مأمور تهیه گزارشی عمیق، دقیق، کامل و سریع از ایران می کند. بایستی به هر نحو ممکن از بن بست پیش آمده خارج می شد، بنابراین یک راه حل و یک تحلیل



و تفسیر «بی طرف» از اوضاع بحرانی ایران بسیار ضروری به نظر می‌رسید. این در حالی است که رقابت بین دو اردوگاه رقیب و متخاصم در هیأت حاکمه‌ی آمریکا وارد مراحل جدی‌تر و جدیدتری شده است: برژینسکی تلاش می‌کند تا گام به گام وزارت امور خارجه را از مشارکت در تصمیم‌گیریهای مهم و اساسی درباره‌ی ایران دور سازد. این منجر به نشت و درز اخبار، گزارشها و پیامهای محرمانه‌ی وزارت خارجه، خصوصاً تلکسهای شخص سفیر آمریکا در ایران، به بیرون و درج آنها در روزنامه‌ها می‌گردد.^(۵۶) به طور مثال در روز ۹ دسامبر ۱۹۷۸ روزنامه‌ی نیویورک تایمز طی یک خبر می‌نویسد که سولیوان با برخی از تصمیم‌گیریهای دولت کارتر مخالفت می‌کند؛^(۵۷) و دو روز بعد، وزارت امور خارجه طی تکذیبیه‌ای هرگونه مخالفت‌ای از جانب سفیر خود در تهران با یک چنین تصمیم یا تصمیم‌هایی را رد می‌کند.

جرج بال بعد از ارائه‌ی گزارش خود به رئیس جمهور کارتر در ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸ نتایج تحقیقات خود را به اطلاع عموم رسانیده و منتشر ساخت. در پی انتشار این گزارش، نیویورک تایمز نوشت که جرج بال، مشاوره رئیس جمهور کارتر در امور ایران، او را توصیه به اجبار شاه برای تشکیل یک حکومت ائتلافی نموده است.^(۵۹) فردای آن روز، روزنامه‌ها اقدام به چاپ انتقادات تند جerald فورد،^(۶۰) رئیس جمهور اسبق آمریکا از سیاستهای غیرقابل قبول دولت کارتر در قبال ایران نمودند.^(۶۱)

با آشکارتر شدن اختلافات درونی نظام سیاسی آمریکا، نزاع بین دو گروه رقیب که اکنون به عرصه‌ی مطبوعات نیز کشیده شده بود، هر چه بیشتر گسترش یافته و وارد مرحله‌ی جدیدی گشت. در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۸، سازمان سیا و وزارت امور خارجه به ادعاهای کارگزاران کاخ سفید در خصوص شکست و ناکامی سرویسهای اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا در ایران پاسخ می‌گویند. آنان اعلام می‌دارند که فقدان اطلاعات دست اوّل یکی از دلایل اصلی عدم توانایی عناصر اطلاعاتی در درک و تحلیل اهمیت و ریشه‌های نارضایتیها در ایران بوده است. آنان هم چنین به اطلاع عموم می‌رسانند که مشاور رئیس جمهور کارتر در شورای عالی امنیت ملی، یعنی برژینسکی و دیگر همکاران رده بالای او در این شورا از همکاری و قبول تحلیلها و دستورالعملهای وزارت امور خارجه‌ی آمریکا سرباز می‌زنند: متخصصین وزارت امور خارجه مدتهاست که اخطار کرده‌اند که شاه به دلیل برنامه‌ی خرید تسلیحاتی چند میلیارد دلاری خود با مشکلات فزاینده‌ای روبرو شده است.^(۶۲)

او را رد می‌کند ولی مدتی بعد فرد دیگری را، یعنی ژنرال نیروی هوایی هایزر را- برای مأموریتی دیگر به ایران اعزام می‌نماید. اما گروه ونس خصوصاً سولیوان که از نزدیک وقایع ایران را دنبال می‌کرد، خواهان برقراری ارتباط با آیت الله خمینی بود.^(۶۳)

در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۸، برنارد گورتزمن^(۶۴) در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی نیویورک تایمز به ارائه یک تحلیل مستند و مستدل درباره‌ی سیاست آمریکا در ایران پرداخته و بار دیگر مشکلات کارگزاران دولت کارتر در این زمینه را به طور مفصل کالبدشکافی کرده و شرح می‌دهد. او تأکید می‌کند در حالی که موقعیت شاه ناامیدکننده به نظر می‌رسد، دولت کارتر امید آن دارد که «شاه به ایفای نقش مهم خود ادامه داده» و ایران را به سوی یک دولت «آشتی ملی» هدایت نماید. گورتزمن خاطر نشان می‌سازد که حاکمیت ایالات متحده‌ی آمریکا در محافل خصوصی نگرانی خود از «مشکلاتی را که استعفای شاه» به بار خواهد آورد، کتمان نمی‌کند، ولی باین حال جملگی آنان اکنون بر سودمندی کنار گذاشته شدن شاه از صحنه‌ی سیاسی کشور متفق القول می‌باشند.^(۶۵) همان گونه که مشاهده می‌شود، بدین ترتیب نیویورک تایمز عملاً با اقامه دلیل وارثه‌ی تحلیل به پشتیبانی از سیاست گروه وزارت امور خارجه آمریکا بر می‌خیزد.

برژینسکی بارد گزارش بال و همچنین در چارچوب تحلیل و سیاست خود، به کارتر پیشنهادی می‌کند که یا شلسینجر (وزیر انرژی) را که با او هم عقیده بود و یا شخص خود او را به تهران نزد شاه بفرستد تا حضوراً به پادشاه ایران در خصوص حمایت سیاسی معنوی ایالات متحده آمریکا اطمینان داده شود. کارتر پیشنهاد

در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۸، جلسه‌ی سطح بالا و مهم دیگری در کاخ سفید مجدداً به مطالعه و

بررسی پرونده‌ی ایران می‌پردازد. دستور اصلی جلسه یافتن پاسخی به یک سؤال مشخص و مهم از جانب شاه بود که نظر آمریکا درباره‌ی بکارگیری زور برای کنترل و تغییر اوضاع و احوال در ایران را خواسته بود. چون همیشه، ونس و دوستانش کاملاً با سیاست مشت آهنین مخالفت کرده و پیشنهاد می‌کردند که دولت نظامی ژنرال ازهارای جای خود را به یک دولت غیرنظامی بدهد، ولی برعکس، برژینسکی و طرفدارانش خواهان اعمال زور و سرکوب و نابودی مخالفین بوده و لزوم حمایت بی‌چون و چرا از شاه را تکرار می‌نمودند. در پایان جلسه، اعضای شرکت‌کننده‌ی در آن به این توافق می‌رسند که ایالات متحده‌ی آمریکا یک دولت میانه‌رو غیرنظامی را به هر راه حل دیگری ترجیح می‌دهد؛ ولی بلافاصله تصریح و تأکید می‌شود که اگر چنانچه تشکیل چنین دولتی با موانعی روبه‌رو شود و یا این که شاه در مفید و مؤثر بودن آن تردید داشته باشد، بایستی بی‌درنگ و بدون تأمل اقدام به تشکیل یک دولت نظامی مستحکم و مصمم نماید تا به خشنونت و بی‌نظمی و خونریزی در ایران پایان داده شود. اگر این راه حل نیز مثمرتر نباشد؛ شاه بایستی اقدام به تشکیل شورای سلطنت نموده و دولت نظامی را زیر نظر آن قرار دهد. پیام و پاسخ آمریکاییها کاملاً روشن بود؛ جهت پایان بخشیدن به آنچه که آنان آن را خشنونت و خونریزی می‌نامیدند، طرفدار یک دولت نظامی و نه طرفدار سیاست مشت آهنین بودند؛ تا بلکه

بدین ترتیب تاج و تخت شاه در ایران حفظ گردد.^(۶۶) در روز و ساعات پایانی سال ۱۹۷۸، دستگاه دیپلماسی آمریکا دیگر هیچ امیدی به حفظ شاه نداشت، ولی هم‌چنان به حمایت از او ادامه می‌داد.^(۶۷) روزنامه‌ی نیویورک تایمز در این زمان به چاپ و انتشار نقطه نظرات گروه و وزارت امور خارجه ادامه داده و می‌نویسد که هیأت حاکمه آمریکا «آینده‌ی شاه را مبهم» ارزیابی می‌کند.^(۶۸)

در نخستین روز سال ۱۹۷۹، روزنامه‌ی نیویورک تایمز در مقاله‌ای به امضاء آنتونی لویس^(۶۹) به سرزنش دولت کارتر می‌پردازد که چه طور با ساده لوحی تمام چنین پنداشته است که شاه به طور جاودانه از حمایت گسترده مردم خود بهرمنند خواهد بود. به نظر نویسنده، علاوه بر دولت آمریکا، مطبوعات این کشور نیز در این مورد دچار ناکامی و شکست شده‌اند، چرا که آنان نیز نتوانسته‌اند به موقع واقعیتها در ایران را درک کنند. امر دیگری را که نگارنده در ادامه‌ی مقاله‌ی خود به شدت به باد انتقاد می‌گیرد عبارتست از نقطه نظر و تحلیل هنری کیسینجر،^(۷۰) مشاور سابق شورای امنیت ملی آمریکا، که حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا از سرکوب و قلع و قمع کردن مخالفین توسط شاه را توصیه می‌کرد. به نظر مؤلف، دولت آمریکا بایستی برخلاف چنین توصیه‌هایی شاه را به سوی حقوق بشر و رعایت سیاسی مخالفین هدایت کند.^(۷۱) بدین ترتیب انتقادات نیویورک

تایمز از سیاستهای برژینسکی که یکی از شاگردان برجسته‌ی مکتب کیسینجر بوده است، کاملاً آشکار شده و تشدید می‌گردد. این روزنامه در مقاله‌ی دیگری در همین شماره مجدداً دولت کارتر را به خاطر این پندار غلط که تنها راه نشان دادن وفاداری ایالات متحده به متحدین خود را در حمایت بی‌چون و چرا از شاه تا خط پایان می‌داند، به باد انتقاد می‌گیرد.^(۷۲)

در سومین روز سال ۱۹۷۹، سولیوان طی یک پیام خصوصی اعلام می‌کند که اکنون دیگر «هنگام روبرویی با واقعیت» برای ایالات متحده آمریکا فرارسیده است و توصیه می‌کند که شاه هرچه زودتر ایران را ترک گوید. برای دادن پاسخ به این پیام سفیر آمریکا در تهران، رئیس جمهور کارتر بار دیگر مشاورین خود را به کاخ سفید فرامی‌خواند و نتیجه‌ی این جلسه‌ی اضطراری چنین می‌شود که به اطلاع شاه رسانیده شود که بهتر است دیگر در اعطای فرصتی به یک دولت غیرنظامی جهت ائتلاف با مخالفین تردید نکند، و اینکه ایالات متحده تصمیم شاه مبنی بر ترک ایران و سپردن امور به شورای سلطنت را تأیید می‌کند. بالاخره، رئیس جمهور آمریکا ضمن تأکید بر یکپارچگی و انسجام ارتش و فرماندهی آن، اعلام می‌دارد که با افتخار تمام تقاضای شاه برای مسافرت به ایالات متحده را می‌پذیرد.^(۷۳)

جهت حفظ انسجام و یکپارچگی ارتش ایران برای روز مبادا از یک طرف و تضمین حمایت آن از دولت غیرنظامی بختیار از جانب دیگر، رئیس جمهور کارتر در ۵ ژانویه ۱۹۷۹، ژنرال نیروی هوایی رابرت هایزر^(۷۴) را به تهران اعزام می‌کند.^(۷۵) در پی این مأموریت، بار دیگر اختلاف بین دوازدوگاه رقیب برسر وظایف و محورهای اصلی مأموریت هایزر در ایران بالا گرفته و معضل جدیدی برای دولت کارتر ایجاد می‌کند. هردو گروه برسر حفظ یکپارچگی ارتش ایران و حمایت از دولت بختیار به عنوان دو محور عمده مأموریت هایزر متفق‌القول و هم عقیده و هم رأی بودند. ولی برژینسکی تأکید می‌کرد که اگر چنانچه بختیار موفق به بازگرداندن نظم به کشور نشود، هایزر بایستی حتماً اقدام به طراحی و سازماندهی یک کودتا در ایران بنماید. به نظر او در صورت لزوم «می‌بایست نظامیان ایران را به انجام یک کودتای نظامی تشویق» می‌کرد. به همین دلیل هایزر از همان آغاز می‌بایست ارتش ایران را برای انجام این مهم آماده می‌ساخت.^(۷۶)

به دنبال گزارشات سولیوان از تهران و در هفتمین روز سال ۱۹۷۹، ونس تلاش می‌کند تا رئیس جمهور کارتر را که در گوادلوپ^(۷۷) مشغول مذاکره با سران غرب برای تصمیم‌گیری مشترک درباره‌ی ایران بود، متقاعد سازد که زمان آن فرارسیده است تا ایالات متحده آمریکا یکسری مذاکرات مستقیم با آیت الله خمینی در پاریس آغاز کند. ولی به دلیل مخالفت‌های برژینسکی، کارتر در نهایت این پیشنهاد را قبول نمی‌کند ولی با اصرار ونس بالاخره از رئیس جمهور فرانسه، آقای ژیسکار دستن،^(۷۸) خواسته

۳۳۲

می‌شود که از جانب ایالات متحده ی آمریکا پیامی را به آیت الله خمینی منتقل سازد؛ دولت آمریکا از آیت الله خمینی می‌خواهد که به اختیار فرصت لازم برای برقراری نظم در ایران را بدهد.^(۷۹)

اواسط ژانویه ی ۱۹۷۹، خروج شاه از ایران گریزناپذیر و آشکار گشته بود، ولی هنوز هم اختلافات موجود در واشنگتن اتخاذ هر گونه تصمیم واحد، شفاف و مؤثری را غیرممکن می‌ساخت. در واقع، پس از اعزام ژنرال هایزر به ایران، عمده‌الایالات متحده آمریکا دارای دو سفیر در ایران شده بود که یکی رسمی و دیگری نیمه رسمی بود. برداشت و تحلیل این دو از اوضاع ایران به همان اندازه متفاوت و مختلف بود که دستورات دریافتی آنها از واشنگتن.^(۸۰)

به نظر سولیوان منافع ملی آمریکا ایجاب می‌کرد که این کشور به نوعی توافق بین ارتش و نیروهای مذهبی که هر دو ضد کمونیست بودند، تن در دهد.^(۸۱) ولی ژنرال هایزر در حال آماده سازی ارتش برای تهیه مقدمات کودتایی بود که بتواند با سرکوب مذهب یون انقلابی، ایران را برای آمریکا نگه دارد.^(۸۲) به نظر سولیوان ارتش اعتماد به نفس خود را از دست داده بود و به همین دلیل دیگر کاری از آن ساخته نبود. انقلاب در آستانه ی پیروزی قرار گرفته بود و آمریکا برای تأمین و حفظ منافع خود در ایران می‌بایست با انقلابیون همراهی کرده و خود را با شرایط جدید وفق می‌داد.^(۸۳) ولی برژینسکی در واشنگتن و هایزر در تهران در حال تعقیب نظریه ی کودتا بودند.^(۸۴)

در این میان، روزنامه ی واشنگتن پست نیز با حمایت ضمنی از نظریه و موضع ونس می‌نویسد که ایالات متحده ی آمریکا در حال آماده شدن برای دوران «بعد از شاه» در ایران می‌باشد. این روزنامه ادامه می‌دهد که به دلیل ناامید شدن از شاه و توانایی او برای ادامه ی حیات سیاسی در ایران، آمریکاییها تلاش خود برای کنترل ایران انقلابی را آغاز کرده‌اند. این روزنامه طی یک بحث مفصل به تشریح چگونگی اختلافات بین وزارت امور خارجه آمریکا از یک طرف و کاخ سفید و پنتاگون از جانب دیگر می‌پردازد.^(۸۵)

دو روز بعد، این روزنامه ی نیویورک تایمز است که از تشدید اختلافات در دولت کارتر برسر بحران ایران خبر می‌دهد. این روزنامه نیز تلاش می‌کند تا مرزهای اختلافات در دو موضع کاملاً متضاد و مخالف موجود در دولت کارتر را به خوانندگان خود نشان دهد: فرمول پیشنهادی برژینسکی در شورای امنیت ملی کاخ سفید، در مقابل راه حل ونس در وزارت امور خارجه. بر اساس توضیحات روزنامه، ونس کسی است که از تصمیم شاه مبنی بر ترک ایران حمایت می‌کند.^(۸۶) و با هر گونه کودتای نظامی در این کشور مخالف است.^(۸۷)

در همان روز ۱۳ ژانویه ۱۹۷۹، روزنامه ی مهم دیگر ایالات متحده آمریکا یعنی روزنامه ی واشنگتن پست، یک گزارش مفصل درباره ی شخصیت سفیر آمریکا در تهران را منتشر می‌سازد.

در این گزارش آمده است: «صرف نظر از خصوصیات و فضایل انسانی سولیوان، وقایع اخیر نشان دادند که او در تحلیلهای سیاسی خود درباره‌ی اوضاع ایران اشتباه می‌کرده است.»^(۸۸)

در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ شاه ایران را ترک می‌گوید و روزنامه‌ی واشنگتن پست برای شناخت و شناساندن آیت‌الله خمینی اقدام به چاپ مطلب نسبتاً مفصلی درباره‌ی ایشان می‌نماید. در مقاله‌ای تحت عنوان «این خمینی کیست؟» سر دبیر روزنامه تلاش می‌کند برخی از جنبه‌های شخصیتی آیت‌الله را معرفی نماید، و در همین راستا بخشهایی از کتاب مشهور ایشان درباره حکومت اسلامی را به چاپ می‌رساند. به

عقیده‌ی سر دبیر این روزنامه‌ی معتبر و مشهور آمریکایی، رهبر مخالفین شاه (حضرت امام) نه تنها برای مردم آمریکا بلکه برای سازمان اطلاعات مرکزی این کشور (سیا) نیز ناشناخته بوده است. چرا که سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا حتی یک کتاب از آثار متعدد آیت‌الله خمینی را نخوانده‌اند. درواقع آنان هرگز درباره‌ی رهبر انقلاب ایران هیچ نخوانده^(۸۹) و بلکه هیچ نداشته‌اند تا جایی که اخیراً سیا از دفتر روزنامه‌ی واشنگتن پست یک جلد از کتاب آیت‌الله خمینی را برای آرشیو خود درخواست نموده است.^(۹۰)

در ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹، برژینسکی طی یک گزارش مفصل هفت صفحه‌ای اقدام به تحلیل شرایط حاکم بر ایران، روند تحولات، تأثیرات

منطقه‌ای و عواقب بین‌المللی بحران ایران می‌نماید. او متذکر می‌شود که آمریکا دو راه بیشتر در پیش رو ندارد: افزودن بر تلاش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی از گروههای متخاصم، و فراهم کردن مقدمات یک کودتای نظامی در ایران. برژینسکی با استدلال بر بی‌ثمر بودن راه نخست، به اقامه‌ی دلیل برای ضرورت یک کودتای نظامی می‌پردازد. رئیس جمهور آمریکا پس از مطالعه‌ی گزارش و تحلیل طولانی مشاور امنیتی خود، صرفاً «مهم و حساس» بودن آن را در هاشم آن مورد تأکید قرار می‌دهد ولی هیچ اقدام عینی و مؤثری در جهت تأمین نظریات برژینسکی به عمل نمی‌آورد.^(۹۱)

دولت آمریکا طی دستورالعملی که در روز ۱۹ ژانویه ۱۹۷۹ برای سولیوان و هایزر به تهران مخابره می‌کند، تأکید می‌نماید که موضع آمریکا تغییر نکرده است و این کشور هم چنان از دولت بختیار و تلاش او برای استقرار نظم و تثبیت اوضاع در چارچوب قانون اساسی حمایت می‌کند. با یادآوری ضرورت حمایت ارتش از بختیار و نیز تذکر لزوم وحدت نیروهای مسلح به منظور پشتیبانی از دولت بختیار، دولت آمریکا اعلام می‌دارد که نیاز بختیار به جلب همکاری و حمایت سایر نیروهای غیرکمونیست از جمله مذهبیه‌ها را درک می‌کند ولی تأکید می‌کند که این مذاکرات نبایستی به سمت ائتلاف احتمالی با آیت‌الله خمینی پیش رود، بلکه هدف عمده و اصلی عبارتست از جلب

۳۳۴

پشتیبانی عده‌ی بیشتری از مردم از جمله‌ی آن دسته از رهبران مذهبی و شخصیت‌هایی نظیر بازرگان که از قانون اساسی حمایت می‌کنند.^(۹۲) در ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹، هائیزر و سولیوان با مخابره‌ی پیام مشترکی به واشنگتن خواستار تجدیدنظر سریع دولت آمریکا در سیاست خود درباره‌ی ایران شده و خواهان آغاز مذاکرات بین دو نیروی عمده‌ی ضدکمونیست در ایران، یعنی ارتش و نیروهای مذهبی گشتند. هائیزر حتی خواسته بود تا لغو طرح کودتا به اطلاع نظامیان ایران رسانیده شود.

رئیس جمهور کارتر که به داشتن روش و سیاستی «دودل و مردد» شهرت یافته بود، بالاخره نتوانست سیاست واحد هدایتگر، راهبردی و جهت دهنده‌ای از میان گزارشها و تحلیلها و تقاضاهای متناقض کارگزاران خود اتخاذ نماید. در نهایت و در اواخر ژانویه‌ی ۱۹۷۹ بود که بالاخره سیاست آمریکا براین قرار گرفت که از سفرا و نمایندگان این کشور در تهران خواسته شود تا طی مذاکره با ارتش و بختیار مقدمات نزدیک شدن به آیت الله خمینی را که هنوز در پاریس بود، فراهم آورند.^(۹۳)

در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۹، کنگره‌ی آمریکا گروهی را مأمور تحقیق و تفحص درباره‌ی مسئله‌ی ایران و تعیین میزان مسئولیت دولت کارتر و سازمان سیا در این زمینه نمود. بنا به تحلیل روزنامه‌ی واشنگتن پست، رئیس جمهور کارتر بایستی به همراه مشاورین خود در سیاست خارجی، مسئولین سازمان سیا و سایر عناصر

اطلاعاتی و امنیتی آمریکا مسئولیت این شکست سنگین را بپذیرد؛ چرا که بلاشک آنها هرگز نتوانستند اهمیت و گستردگی قیام سیاسی‌ای را که بالاخره شاه را از قدرت خلع کرد، درک و پیش‌بینی نمایند. با تعیین میزان مسئولیت دولت کارتر و نیز سهم سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در این شکست حقارت آمیز، واشنگتن پست تصریح می‌کند که در ماه اوت ۱۹۷۷، یعنی چندماه قبل از آغاز انقلاب در ایران، سازمان سیا طی گزارش از تهران چنین نتیجه‌گیری و جمع‌بندی می‌کند که «شاه در زندگی ایرانیان هم چون گذشته و حداقل تا سالهای دهه‌ی ۱۹۸۰ به صورت فعالی مشارکت خواهد داشت،... و هیچ تحول بنیادین طی سالهای آینده در رهبری سیاسی ایران اتفاق نخواهد افتاد.» در آغاز سال ۱۹۷۸ و در جریان نخستین حرکت‌های انقلابی جامعه‌ی ایران نیز تحلیل سازمان سیا مبین این مسئله بود که مخالفین شاه اندکی «مزاحم و آزاردهنده» گشته‌اند. در پایان ماه سپتامبر ۱۹۷۸ یعنی در اوج حرکت انقلابی مردم ایران، هنوز سیا هم چنان معتقد بود که شاه «حداقل تا ده سال دیگر بر سریر قدرت باقی خواهد ماند.»^(۹۴)

روزنامه‌ی نیویورک تایمز نیز در سرمقاله‌ی خود به علل شکست آمریکا در ایران پرداخته و آن را ناشی از روابط بیش از حد نزدیک و حسنه‌ی آمریکاییها با صاحبان قدرت در ایران ارزیابی می‌کند، آنچه که باعث به فراموشی سپرده شدن کامل رهبران سیاسی رقیب هیأت حاکمه‌ی

ایران می‌گردد؛ رهبران سیاسی رقیبی که بخش قابل توجهی از منابع قدرت را در اختیار داشتند. در واقع، همین اهمال، غفلت و فراموشی بود که باعث جهل، عدم آمادگی و در نتیجه شکست آمریکا در ایران گردید.^(۹۵) کثرت منافع آمریکا در ایران از یک طرف و وابستگی مطلق نخبگان حکومتی ایران، خصوصاً شخص خود شاه به ایالات متحده آمریکا از جانب دیگر موجب نابینایی سیاست آمریکا در ایران گشت. عناصر اطلاعاتی و امنیتی ایالات متحده ی آمریکا کاملاً مردم ایران، روحانیت شیعه و قدرت تعیین کننده ی آنان در مقاطع مختلف تاریخ مدرن ایران را به فراموشی سپرده بودند. در نخستین روز ماه فوریه ۱۹۷۹، آیت الله خمینی پس از ۱۴ سال تبعید و دوری از وطن وارد ایران می‌شود و در چهارم همان ماه ژنرال هایزر پس از یک ماه مأموریت در ایران، تهران را به مقصد واشنگتن ترک می‌گوید، تا فردای آن روز گزارش خود را تقدیم رئیس جمهور آمریکا نماید. یک هفته پس از خروج هایزر از ایران، یعنی در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹، و در پی دو روز جنگ مسلحانه در خیابانهای تهران، انقلاب اسلامی ایران پیروزی خود را جشن می‌گیرد و انقلابیون مسلمان و مذهبی قدرت را در این کشور به دست می‌گیرند. همان گونه که مشاهده شد، در طول ماههایی که انقلاب ایران به عنوان یک بحران برای آمریکا در حال تکوین و و تکامل بود، رئیس جمهور کارتر به طور دائم با دو سیاست مخالف و متضاد در درون کارگزاران دولت خود مواجه بود. او بالاخره هرگز نتوانست یکی از آن دو نظریه را قبول کرده و مبنای عمل و سیاست گذاری دولت خود قرار دهد؛ هر چند که شاید بشود گفت که در نهایت به موضع ونس و دوستانش تمایل بیشتری نشان داد. شاید به همین دلیل بود که در طول این دوران، همیشه سیاستهای آمریکا در قبال وقایع ایران از تأخیر قابل توجهی برخوردار بوده و رنج می‌برد. بدین ترتیب نه تنها آمریکاییها کنترل اوضاع ایران را در دست نداشته و بر آن مسلط نبودند، بلکه دائم با تأخیر قابل ملاحظه‌ای به دنبال تحوّل وقایع این کشور روان بوده و در نهایت بدان تن در می‌دادند. می‌توان گفت که در ایالات متحده ۳ مرکز تصمیم‌گیری درخصوص بحران ایران وجود داشت و عمل می‌کرد؛ شورای امنیت ملّی (برژینسکی و یارانش)، وزارت امور خارجه (ونس، سولیان و همکاران ایشان) و بالاخره خود کاخ سفید و شخص رئیس جمهور کارتر، که گاه با این و گاه با آن گروه بود. به همین دلیل «خروجی» نظام سیاسی آمریکا هیچ‌گاه نتوانست سریع، روشن و شفاف باشد. عدم توافق و هماهنگی در میان کارگزاران دولت کارتر آن‌چنان شدید و وخیم بود که در ۱۰ نوامبر ۱۹۷۸، رئیس جمهور کارتر از ونس می‌خواهد که به مسئولین وزارت خارجه گوشزد و تأکید کند حتماً خود و اقداماتشان را با مواضع ریاست جمهوری هماهنگ نمایند.^(۹۶) در همین راستا، چندی بعد

۳۳۶

و در اوایل سال ۱۹۷۹، کارتر صریحاً اذعان می‌کند که بعضی از کارکنان وزارت امور خارجه علناً از سیاست او انتقاد می‌کرده‌اند و به دستورالعملهایی که از طرف کاخ سفید صادر می‌شده است وقعی نمی‌نهادند.^(۹۷) حتی بدتر از اینها، کارتر در جای دیگری از مجموعه‌ی خاطرات دوران ریاست جمهوری خود چنین می‌نویسد که در پی تلگراف بی‌ادبانه و خارج از نزاکت سولیوان در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹، او درخصوص مورد اعتماد و مؤثر بودن سولیوان شک کرده و از ادامه‌ی کار با سفیر خود در تهران خودداری می‌کند.^(۹۸) نکته‌ی جالب توجه این است که سولیوان نیز به عنوان سفیر ایالات متحده در تهران، درست همین احساس و منش را در قبال رئیس‌جمهور و واشنگتن در پیش می‌گیرد. او نیز در خاطرات خود تصریح می‌کند که در مواقعی روش و مواضع دولت آمریکا آن قدر «غیرواقع بینانه»^(۹۹) بود که واشنگتن ارتباط خود با سفیرش در تهران را قطع می‌کرد و از ارائه‌ی هرگونه راهکاری به نمایندگان سیاسی-امنیتی خود در ایران سرباز می‌زد.^(۱۰۰)

ج) علل انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه کارگزاران دولت آمریکا

درباره‌ی علل و ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران، مسئولین وقت ایالات متحده‌ی آمریکا تحلیلها و نقطه نظرات جالب توجهی را ارائه می‌نمایند. به نظر رئیس‌جمهور کارتر سه طبقه عامل اصلی شورشهای انقلابی ایران بوده‌اند: ملاها و رهبران مذهبی، دانشجویان و طبقات متوسط که خواهان افزایش نفوذ سیاسی خود در جامعه‌ی ایران بودند. بنا به تحلیل کارتر، سیاستها و اقدامات شاه در طول سال ۱۹۷۸ که بر اساس آن او درصدد دادن نقش بیشتری به مردم ایران در اداره‌ی امور کشور بود، نتایج منفی و معکوس را به بار آورد؛ تا جایی که «اقدامات محدود، ناقص و ملاحظه‌کارانه‌ی او در این مورد نه تنها نظم و آرامش را به ارمغان نیاورد، بلکه موجب گسترش نارضایتی عمومی گشته و کشور را در ورطه‌ی بحران فرو غلطانید.»^(۱۰۱)

وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا نیز ضمن ارائه‌ی تحلیلی مشابه می‌افزاید که در واقع تحول اقتصادی ایران و اصلاحاتی که «انقلاب سفید» شاه به وجود آورد، به دلیل همراه نبودن با تغییرات سیاسی لازم، باعث متزلزل شدن پایه‌های قدرت سیاسی شاه در ایران گشت. به عقیده‌ی سائرس ونس، طی سالهای دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی، آمریکاییان برنامه‌ی توسعه‌ی ایران را مستقیماً زیر نظر داشته و کنترل می‌کردند. آنان محتاطانه مراقب بودند تا برنامه‌ی توسعه متوازن و همه‌جانبه بوده و جنبه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی را در برگیرد. ولی از اوایل سالهای دهه‌ی ۱۹۷۰، شاه به گونه‌ای بنیادین و افراطی طرح توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی کشور را تغییر داد. از آغاز این سالها، شاه برنامه‌ی صنعتی‌سازی کشور را شتاب

زیادی بخشید و مبالغ هنگفتی صرف مدرن سازی نیروهای مسلح خود نمود. چند برابر شدن درآمدهای نفتی ایران در طی این سالها شاه را در اقدامات اقتصادی و نظامی خود مصمم تر و جری تر نمود، در حالی که تحولات اجتماعی و سیاسی ملزوم آن کاملاً به فراموشی سپرده شده بود. در حقیقت، همین شکاف بین توسعهی اقتصادی- نظامی از یک طرف و عدم توسعهی اجتماعی- سیاسی از جانب دیگر بود که منجر به نارضایتی و انقلاب در ایران گشت.^(۱۰۲)

حداقل درخصوص این نکتهی اخیر، ونس و برژینسکی دارای اتفاق نظر می باشند. به اعتقاد برژینسکی نیز انقلاب ایران نتیجهی و محصول یک گذار شتابان و بی برنامه از یک جامعهی سنتی به یک جامعهی مدرن بوده است. سازمان سیاسی کشور برای تحمل، جذب، هضم و هدایت چنین تحول شتابانی آماده نبوده است. نوسازی و دگرگونی جامعهی ایران باعث رها شدن نیروهای اجتماعی تازه ای می گردد که به دلیل فقدان چارچوب سیاسی متناسب، جایگاه خود را نیافته و در مسیر سازنده ای هدایت نمی شوند. در نتیجهی فعال شدن و راه افتادن همین نیروهاست که جامعه به سوی تجربهی یک نوع توسعهی سیاسی شتابان و اجباری یعنی انقلاب پیش می رود.^(۱۰۳) بنابه تحلیل مشاور امنیت ملی کارتر، اهمیت و موقعیت ژئوپولیتیک ایران در منطقه و نقش و جایگاه نیروهای مذهبی در ایران دو عامل تعیین کننده ای بوده اند که پیروزی انقلاب

اسلامی در ایران را تسهیل می نمایند.^(۱۰۴) سفیر آمریکا در ایران نیز با یک رهیافت سیاسی- اقتصادی به ریشه یابی علل انقلاب ایران می پردازد. ولی در مقایسهی با تحلیلهای کارتر، ونس و برژینسکی دارای تفاوتهایی می باشد. به اعتقاد سولیوان صنعتی سازی سریع و توأم با فشار کشوری مثل ایران که از نبود نظام مالی و سازمان اداری مناسب رنج می برد، عملاً به یک فساد مالی گسترده و تعمیم یافته منجر گشت. به دلیل عظیم بودن طرحهای صنعتی، حجم رشوه ها و حق و حسابهای رد و بدل شده نیز گاه بسیار هنگفت و ارقام آن نجومی بود. رشد این فساد مالی آن چنان گسترش یافت که بسیاری از مقامات دولتی و بدتر از همه اعضای خانوادهی سلطنتی را نیز آلوده ساخت. بدین ترتیب فسادی که از برنامه های شتاب زدهی اقتصادی و صنعتی حاصل شد، به یکی از نقاط ضعف اساسی رژیم شاه و در نهایت به یکی از عوامل مهم سقوط آن تبدیل گشت. به نظر سولیوان پدیدهی دیگر تأثیرگذار در انقلاب اسلامی ایران عبارت بود از یکی دیگر از تبعات درآمدهای کلان نفتی و صنعتی سازی شتابان کشور، یعنی مهاجرت گستردهی جوانان روستایی به شهرها. این جوانان مهاجر موفق به پیدا کردن کار در صنایع جدید و یا در کارهای ساختمانی می شدند ولی برای زندگانی جایی بهتر از حلبی آبادهای جنوب شهر پایتخت نمی جستند. به دلیل تعلق به محیط بسته، سنتی و مذهبی روستاها، این کارگزاران جوان در

فرجام

فضای باز، بی‌بندوبار و مرفه شهرها، از یک طرف خود را به لحاظ اعتقادی و اخلاقی در معرض خطر می‌دیدند، و از جانب دیگر به لحاظ امکانات مادی زندگی خود را با امکانات زندگی پرتجمل و لوکس طبقات ثروتمند شمال شهر مقایسه می‌نمودند. در حالی که ساکنان محله‌های جنوب شهر حتی از در اختیار داشتن اتوبوس کافی برای رسیدن به محل کار خود محروم بودند، ثروتمندان جدید مناطق شمالی شهر سوار بر اتومبیل‌های باراننده و آخرین مدل خود جابه‌جا می‌شدند. در واقع تراکم تدریجی این نارضایتی‌ها بود که در نهایت به یک انفجار انقلابی در سالهای ۷۹-۱۹۷۸ انجامید.^(۱۰۵)

فرجام

برخی از نتایج نوشتار حاضر می‌تواند چنین باشد:

- ۱- هیأت حاکمه‌ی آمریکا به هیچ وجه انتظار وقوع یک انقلاب در ایران را نداشت. به همین جهت تا مدتها انقلاب بودن آنچه که در ایران در جریان بود را نپذیرفت. تنها پس از آنکه حرکت انقلابی مردم ایران به اوج خود رسید، واقعیت انقلاب خود را به باور تصمیم‌سازان آمریکایی تحمیل نمود.
- ۲- کاخ سفید تا آخرین مراحل و گامها از شاه حمایت نمود و این حمایت تام و تمام بارها و بارها به اطلاع شاه نیز رسانیده شد تا با اطمینان بیشتری جلوی انقلاب بایستد. حتی در کنفرانس گوادلوپ زمانی که سایر سران غرب با تکیه بر

وضع موجود ایران، کار شاه را تمام شده و پیروزی انقلاب را حتمی ارزیابی کردند، کارتر امید به حفظ شاه و خصوصاً سرکوب انقلاب با تکیه بر ارتش ایران را داشت.

۳- علی‌رغم تصویر شکست‌ناپذیری که از آمریکا به عنوان یکی از ابرقدرتهای آن دوران در جهان، خصوصاً در جهان سوم وجود داشت، آمریکا در جریان انقلاب اسلامی ایران شکست سختی را متحمل شد. عکس‌العمل کنگره و بازخواست از رئیس‌جمهور آمریکا برای پاسخ‌گویی در خصوص چرایی عدم توانایی سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی این کشور در پیش‌بینی وقوع انقلاب در ایران و حفظ به موقع و درست منافع ملی آمریکا یکی از دلایل بارز قبول چنین شکستی است. آمریکا به دلایل گوناگون، از جمله عدم آگاهی از وضع واقعی اجتماعی - سیاسی در ایران و نیز غرور بیش از حد به توان و موقعیت خود یکی از محورهای اصلی استراتژی خود در منطقه‌ی خاورمیانه را از دست داد.

۴- علی‌رغم تصور بسیاری که بیشتر نیز ناشی از القاء خود آمریکاست، این گونه نیست که تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در هیأت حاکمه‌ی آمریکا از انسجام بی‌چون و چرایی برخوردار باشد. آنچه که در جریان انقلاب اسلامی نقش مهمی در ناکامی آمریکا بازی کرد، تشنّت در آراء زمامداران کاخ سفید و عدم توانایی رئیس‌جمهور در رسیدن به یک نتیجه و خط‌مشی قطعی بود. آمریکاییها تا آخر نیز به درستی

ندانستند که باید مشت آهنین و با گاردی بسته بایستی کاملاً انقلاب و انقلابیون را سرکوب کنند یا اینکه آنها را به عنوان یک واقعیت پذیرفت و با آنان کنار بیایند.

۵- زمانی آمریکاییها به فکر حفظ منافع خود در ایرانی بدون شاه افتادند که بسیار دیر شده بود و حمایتهای قبلی و بی چون و چرای آنها از سرکوبها و خونریزیهای شاه در جریان انقلاب، در کنار سابقه‌ی بد کودتاسازی آنان در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، چهره‌ای منفور و کریه از آنان در ذهن قاطبه‌ی مردم ایران ایجاد کرده بود. مردم ایران بدون کمترین شکی آمریکا را چون شاه دشمن شماره‌ی یک خود قلمداد می‌کردند. همین امر باعث شد که تصمیم دیر هنگام هیأت حاکمه آمریکا برای کنار آمدن با انقلابیون جهت حفظ منافع خود، نتواند موفقیتی داشته باشد، چرا که حتی اگر جناحی از انقلابیون نیز تصمیم به این کار می‌گرفت، فشار افکار عمومی آنها را در عملی سازی این تصمیم ناکام می‌گذاشت، کما اینکه چنین نیز شد.

۶- با وقوع انقلاب اسلامی ایران که علی‌رغم میل آمریکا بلکه علی‌رغم مخالفتها و مقاومتهای آنها صورت گرفت، این امر در نظام بین‌الملل مسجّل شد که آمریکا نیز صرف‌نظر از قدرت بالایش، یک بازیگر چون بازیگران دیگر محسوب می‌شود. قدرت او در روابط بین‌الملل و شکل‌دهی به نظام بین‌الملل مؤثر است ولی تعیین‌کننده‌ی نه‌ای نیست. عناصر و عوامل متعدد دیگری در این مقوله دخیل هستند که با

قدرت یافتن آنها، قدرت آمریکا و خواستهای آن نیز از اثر افتاده و ناکام می‌ماند. خواست و اراده‌ی یک‌ابر قدرت در عرصه‌ی جهانی اراده‌ی خداوندی نیست که چو گوید کن، فیکون نشود. یعنی اراده‌اش مساوی و مترادف با تحقق امر اراده شده باشد، بلکه نتیجه‌ی نهایی در گرو چگونگی جریان یافتن بازی از جانب سایر بازیگران است. در جریان انقلاب اسلامی ایران، انقلابیون مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی؛ شکلا‌ی بازی انقلاب را هدایت کرده و به پیش بردند که برآیند بازی کاملاً به ضرر آمریکا و به نفع انقلابیون تمام شد. یعنی اراده و امکانات ابر قدرت آمریکا؛ هیچ نیامد.

۷- چگونگی عملکرد آمریکا در جریان انقلاب اسلامی در ایران، خصوصاً آخرین موضع‌گیریهای آنکه فکر کردن به ایرانی بدون شاه یعنی رها کردن شاه ناتوان برای حفظ منافع آمریکا در ایران بود، یکی از خط قرمزهای پنهان آمریکادر قبال متحدین استراتژیک و یاران وفادار خود را آشکار ساخت. روشن شد که در سیاست خارجی آمریکا هیچ قاعده اخلاقی جهت التزام سران این کشور برای دفاع از وفادارترین هم‌پیمانان این کشور وجود ندارد. آنچه که اصل است منافع ملی خود تعریف کرده‌ی آنان است و کلیه سایر امور، فرعی بر این اصل و متغیر تابعی برای این متغیر مستقل و ثابت به حساب می‌آیند.

۸- شیوه‌ی برخورد دوگانه هیأت آمریکا با انقلاب و انقلابیون ایران پس از پیروزی انقلاب

اسلامی در ایران و برقرار جمهوری اسلامی در پانوشته‌ها

1. Jimmy Carter

۲. درخصوص موضوع «روابط ایران و آمریکا» یا «نقش ایالات متحده آمریکا در تحولات ایران» می‌توان به آثار زیر مراجعه کرد:

- James A. BILL, *the Eagle and the Lion, the Tragedy of American-Iranian Relations*, Yale University Press, New Haven, 1988.

- James A. BILL, "America, Iran, and the Politics of Intervention, 1951- 53", in *Musdd Iranian Nationalism, and Oil*; London, I.B. Tauris & Co. Ltd, 1988, P. 261-295.

- James A. BILL, "the United States and Iran: Mutual Mythology" *Middle East Policy*, Vol. 2, N. 3, 1993, P. 98-106

- Richard W. COT/TAM, *Iran and the United States: a Cold Was Case Study*, University of Pittsburgh Press Pittsburgh, 1988.

- Richard W. COTTAM, "Americain Policy and the Iranian Crisis, *Iranian Studis*, Vol. 13, N. 1-4, 1480, PP. 279-305.

- Rouhollah RAMAZANI, *the United States and Iran*, Prages, New York, 1932.

- Michael A. LEDEEN & William LEWIS, "Cartes and the Fall of the Shah: the In side Story", *Washington Quarterly*, 3, Spring 19.

- Micharl A. LEDEEN & William LEWIS, *Debacle*, Alfred A. Knof, New york, 1981.

- Alexander MOENS, "President Carter's Advis and the Fall of the Shah", *Political Sciena Quarterly*, Vol. 106, N. 2, 1991.

3. Richard NIXON (1913-1994)

سی و هفتمین رئیس جمهور آمریکا که از حزب جمهوری خواه بوده و بین سالهای ۱۹۶۹-۷۴ ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا را به عهده داشت. به دلیل رسوایی واترگیت او مجبور به استعفا از ریاست جمهوری آمریکا شد.

4. Gerald FORD

سی و هشتمین رئیس جمهور آمریکا از حزب جمهوری خواه که جانشین نیکسون می‌گردد و بین سالهای ۱۹۷۴-۷۷ رئیس جمهور

این کشور نیز ادامه یافت. در طول دهه‌های پس از انقلاب نیز بالاخره آمریکا نتوانست بر ضعف اطلاعاتی خود در ایران فائق آمده و سیاستهای خود را درخصوص ایران واقع بینانه سازد. به همین جهت سیاست خارجی آمریکا گرفتار همان حرکت‌های زیگ زاگی و مبتنی بر آزمون و خطای دوران انقلاب گشت. گاه غلبه‌ی «دیدگاه ونسی» رفتار هیأت حاکمه را آرام‌تر و واقع بینانه‌تر ساخت و گاه -که اغلب اوقان نیز چنین بود- «رویکرد برژنسکی‌ای» برخورد خشن و متکی بر سیاست مشت آهنین را در پیش گرفت. خصوصاً در دوره‌ی اخیر ریاست جمهوری آمریکا این دو نوع برخورد کاملاً مشهود است. سیاست دوران کلینتون در قبال جمهوری اسلامی ایران بیشتر «ونسی» بود و امروزه سیاست دوران بوش پسر بیشتر «برژنسکی‌ای» و «کیسینجری» است. تا زمانی که آمریکا بر ضعف اطلاعاتی خود غلبه نکرده و احساسات را در برخورد با جمهوری اسلامی ایران کنار نگذارد، به حالت تعادل نخواهد رسید و نتیجه‌ی مطلوبی نخواهد گرفت. جمهوری اسلامی ایران واقعیتی است با ویژگیهای خود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. همان گونه که آمریکا نیز قدرتی است واقعی که نمی‌توان نادیده‌اش گرفت. آمریکا چاره‌ای جز پذیرش ایران جمهوری اسلامی ندارد همان گونه که بالاخره و از سر ناچاری شوروی، چین، کوبا و ویتنام را پذیرفت.

23. Ibid, P.315.
24. J. BILL, P.233.
25. A.MOENS, P.217.
26. Z. BRZEZINSKI, Power and Principale memoir of the National Security Adviser, 1977-81 Farrar, straus and Giroux, New york, 1983, p. 359.
۲۷. کریستین دلانوآ، ساواک، ترجمه ی عبدالحسین نیک گهر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۳-۲۲۲
۲۸. همان، ص ۲۲۶
29. M. LEDEEN and W. LEWIS, P. 17-20.
۳۰. کریستین دلانوآ، همان، ص ۲۲۲
۳۱. استیفن آمروز، روند سلطه گری (تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۸۳-۱۹۳۱)، ترجمه ی احمد تابنده، تهران، چاپخش، ۱۳۶۳، ص ۷۱-۱۶۷.
۳۲. جان فوران، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه ی احمد تدین، تهران، مؤسسه ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ (چاپ دوم)، ص ۴۳۵.
۳۳. جان فوران، همان، ص ۴۳۶.
۳۴. کریستین دلانوآ، همان، ص ۲۲۶
35. J. BILL. Ibid, P. 403.
۳۶. کریستین دلانوآ، همان.
37. J.BILL. Ibid, P.405.
38. Ibid, P. 401.
39. C.VANCE, Ibid, P.322.
۴۰. کریستین دلانوآ، ص ۲۲۶.
41. Z.BRZEZINSKI, P. 358.
42. N.R. KEDDIE, "the Roots of Ulemas Power in Modern Iran", in Scholars, Saints and Sufi Muslim Religion Institutions in the Middle East Since 1500, Los Angeless, University of California Press, 1972, P. 229.
43. S.A. ARJOMAND, the Turban for the Cro the Islamic Revolution in Iran, Oxford University Press, New york, 1988, P. 3.
۴۴. نیکی آر، کدی، ریشه های انقلاب اسلامی ایران، ترجمه ی عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۹، ص ۱۵.
45. J. -P. DIGARD, B. HOURCADE et Y. RICHA L'Iran au xx Siecle, Paris Fayard, 1996 P. 155.
46. Z. BRZEZINSKI, Ibid, P. 358.
5. Cyrus VANCE, Hard Choices, Simon and Schustiv, New york, 1983, P. 308.
6. Jimmy Cartter, Keeping Faith, Bantam Boot New york, 1982, P. 435; Cgrus VANCE, Hard Choices, P. 320, William SULLIVAN, Missicn; to Iram, W.r Norton and Company, New york, 1981. P. 20.
7. Alexandar MOENS, "President Carter's adviser and the Fall of the shah, "Political Scier Quarterly, Vol. 106, N.2. 1991, PP. 214-15.
8. "Pahlavisme"
- نگاه کنید به: James A. BILL, the Eagle and the Lion, P. 319-424.
9. "Clientelisme"
- نگاه کنید به: Mark GASIOROWSKI, U.S. Foreign Policy and the Shah, Building a Client State in Iran, Cornell University Press, New york, 1991, P. 2.
10. Mark GASIOROWSKI, "the 1953 Coupd' Etat in Iran", International Journal of Middle East Studies, 19, 1987, PP. 261-286.
11. Marvin ZONIS, Majestic Failure, the Fall of the Shah, Unirersity of Chicago Press, of the Shah, Chicago Press Chicago 1998, 350 P.
12. J. BILL, the Eagle and the Lion, P. 348-78.
13. Nelson and David RockFellers.
14. Henry Kissinger
15. Richard Helms
16. K. Roosvlt.
17. Zbigniew Brezezinski
18. Ibid.
19. Michael Ledeen & William LEWIS, "Carter and the Fall of the Shah", P. 2-3.
20. J. BILL, Ibid, P. 348-378.
21. W. Sullivan, Ibid, P. 16.
22. C. VANCE, Ibid, P.317.

73. C.VANCE, Ibid, P.336, Z. BRZEZINSKI, Ibid, P. 376-78.
74. Roberk HUYSER
75. J. CARTER, Ibid, P. 443.
76. Z.BRZEZINSKI, Ibid, P. 379.
77. Guadeloupe
78. Giscard' Estaing
79. C. VANCE, Ibid, p. 338.
80. W.SULLIVAN, Ibid, p.230.
81. Ibid, P. 233.
82. Ibid, P. 238.
83. Ibid, P. 241.
84. Z. BRZEZINSKI, Ibid, P. 384-85.
85. Washington Post, 10 January 1979, P. A1 and A.
86. New york Times, 12 January 1979, P. 1:6.
87. New york Times, 13 January 1979, P. 1:5.
88. Washington Post, 13 January 1979, P. A12 and A.
89. Washington Post, 16 January 1979, P. A18.
90. M. LEDEEN and W. LEWIS, "Carter and the Fall of the Shah: the inside Story", P. 23.
91. Z. BRZEZINSKI, Ibid, P. 368.
92. Ibid, P. 387.
93. C. VANCE, Ibid, P. 340.
94. Washington Post, 25 January 1979, P. A1 and A20.
95. New york Times, 26 January 1979, P. 24:1.
96. J. CARTER, Ibid, P. 440.
97. Ibid, P. 443.
98. Ibid, P. 446.
99. W. SULLIVAN, Ibid, P. 236.
100. Ibid, P. 249.
101. J. CARTER, Ibid, P. 236-9.
102. C. VANCE, Ibid, P. 314-15.
103. Z. BRZEZINSKI, Ibid, P. 360.
104. Ibid, P. 397.
105. W. SULLIVAN, Ibid, P. 67-68.
47. Ibid, P. 354.
48. Ibid, P. 355.
49. Ibid, P. 362.
۵۰. برای اطلاع بیشتر از مکانیسم تصمیم‌گیری در دستگاه هیأت حاکمه‌ی آمریکا، خصوصاً در مواقع بحران، می‌توان به مقاله‌ی زیر مراجعه کرد:
- "A Governmental (Bureaucratic) Politics Paradigm", in Graham ALLISON, Essence of Decisipn, Explaining the Cubain Missile Crisis 19 P. 162-181.
51. M. LEDEEN and W. LEWIS, Ibid, P. 21.
52. W. SULLIVAN, Ibid, P. 142.
53. Washington Post, 20 November 1978, P. A21.
54. Washing Post, 25 November 1978, P. A1 and A New york Times, 23 November 1978, P. 1:4.
55. C. VANCE, Ibid, P. 32.
56. W. SULLIVAN, Ibid, P. 207.
57. New york Times, 9 December 1978, P. 2:3.
58. Z. BRZEZINSKI, Ibid, P. 371.
59. New york Times, 16 December 1978, P. 15:1.
60. Gerald FORD
61. New york Times, 16 December 1978, P 38:5. 63. Z. BRZEZINSKI, Ibid, P. 38:5.
62. New york Times, 21 DeCember 1978, P. 24:1.
64. Bernard GWERTZMAN
65. New york Times, 27 December 1978, P. 22:1.
66. C.VANCE, Ibid, P. 335; Z.BRZEZINSKI, Ibid, P. 375.
67. C. VANCE, Ibid, P. 334.
68. New york Times, 29 December 1978, P. 1:5.
69. Anthony LEWIS
70. Henry KISSINGER.
71. New York Times, 1 January 1979, P. 17:5.
72. New york Times, 7 January 1979, sec. IV, P. 18.